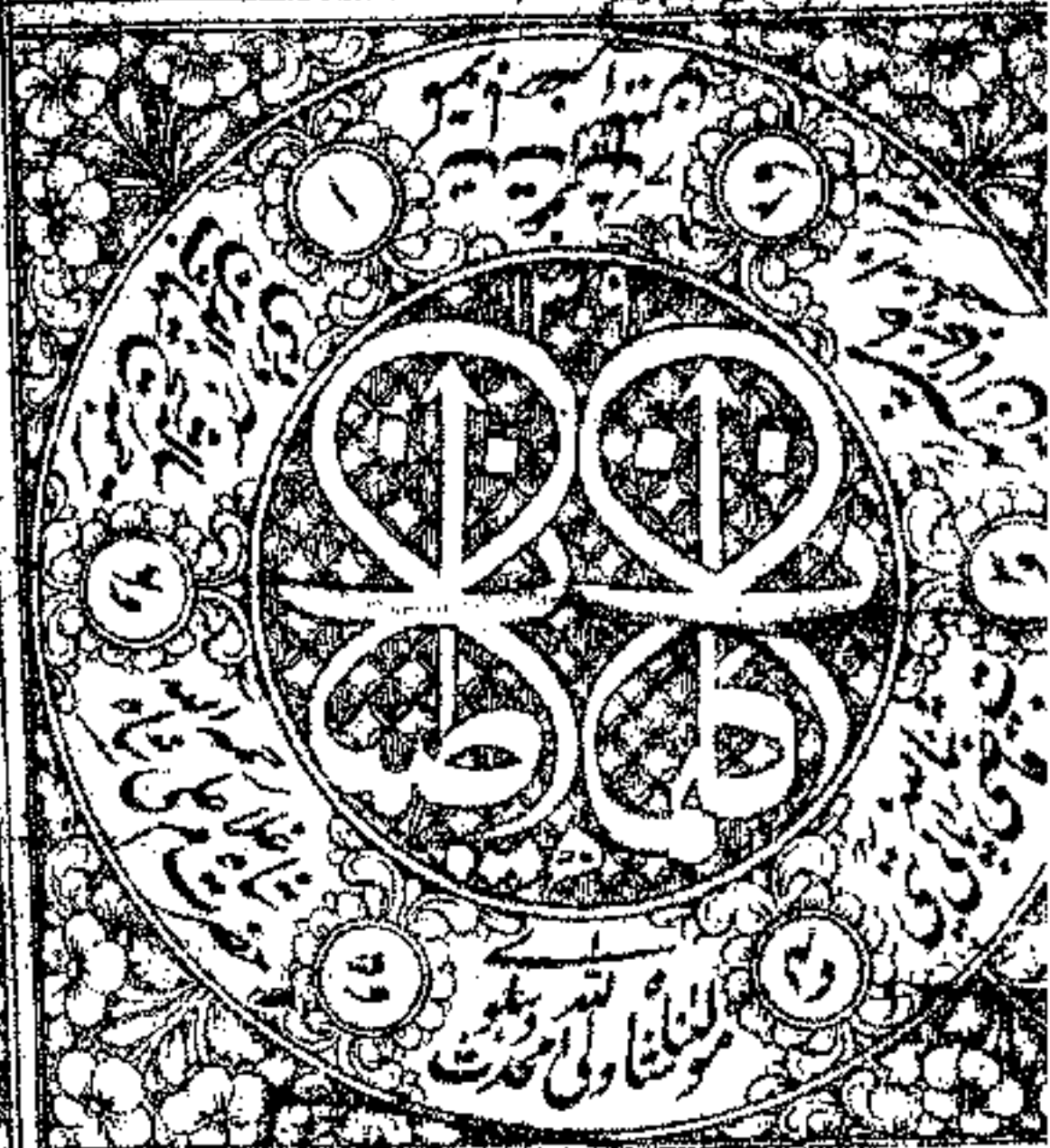


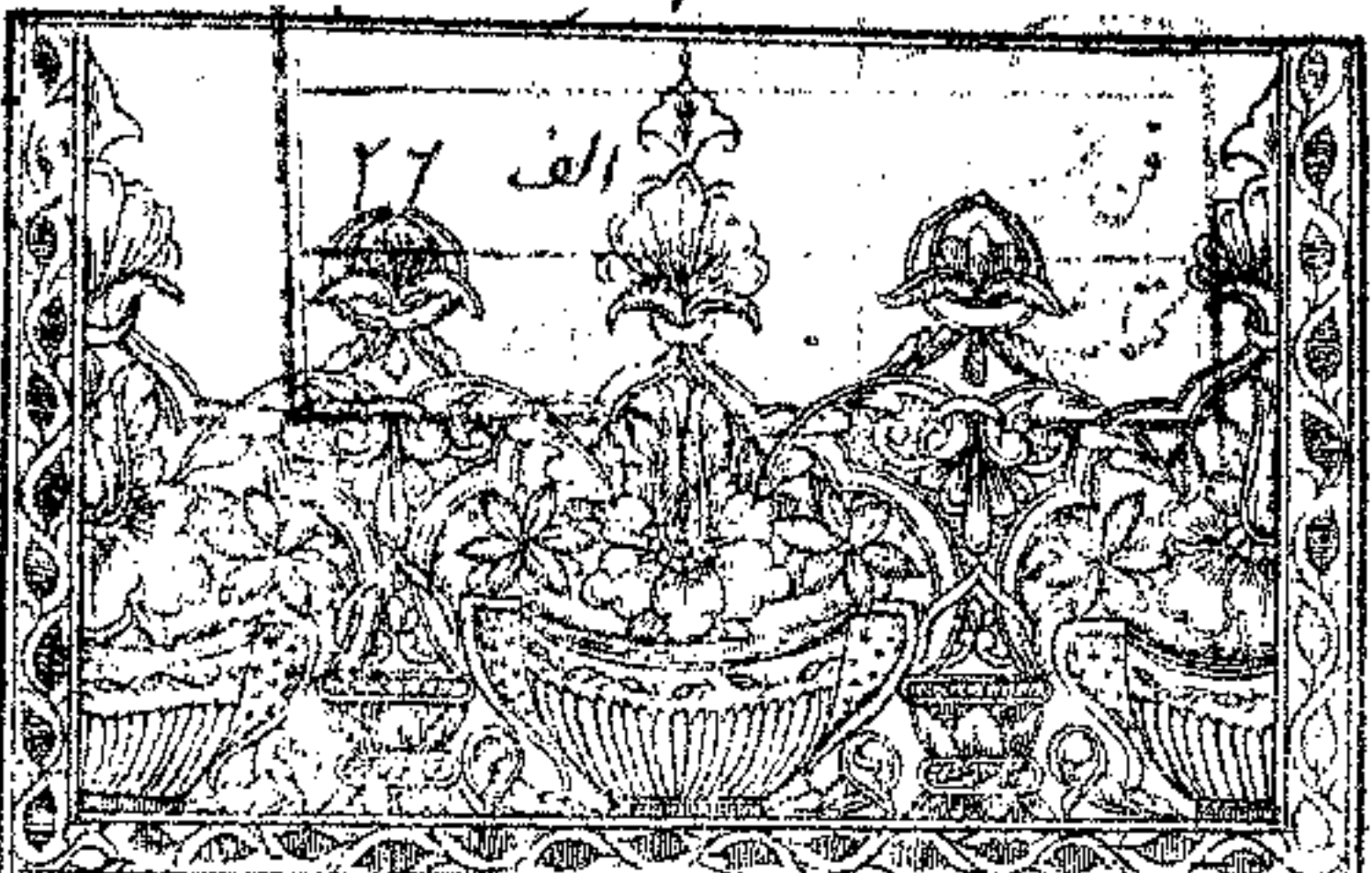
در اولیای آل محمد و اولاد علی

سید شریف الدین عارفی از قرآن مجید و فروع نامتألهی آن



تألیف و تصحیح سید شریف الدین عارفی

سبع مجلدی و اولی طبع در



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي بِتَحْمِيدِهِ يَسْتَفْتَحُ كُلُّ كِتَابٍ بِذِكْرِهِ يَصِلُ كُلُّ خُطَابٍ بِشَهَادَةِ إِنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَيَّا
 لَاشْرَافِكُمْ لَهُ وَشَهِدَ أَنْ عَمِلَ عَبْدٌ وَرَسُولُهُ شَهَادَةٌ بَيْنَالِهَا الشَّاهِدُ دَارُ الرِّضْوَانِ
 بِلَا أَرْتَابٍ وَتَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَوةً تَقْدَرُ تَأَمَّنُ هَوَى الْمَطْلَعِ يَوْمَ الْحِسَابِ قَسَمًا لَنَا عِنْدَ
 اللَّهِ زَيْفِي وَحَسَنُ الْمَارِ أَيْعَدُ سَيَكُونُ نَقِيحَةً تَقْرِئُهَا عِبَادُ اللَّهِ الرَّادِ الْأَصْحَابُ الْوَالِئِيهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ
 مَرْوَابَادِي سَوَاطِنًا فَارُوقِي نَسَبًا نَقَشَبَدِي مَجْدِي شَرِيكَ زَيْدٍ وَشَعْرُ وَاعْمِي طَلِبُ طَرِيقَتِ دَرَسَمِ بَدِي
 وَبَعْدَ تَحْصِيلِ عُلُومِ شَعْفِ بَاطِنِي أَفْزُودُ مَكْرُ مَبْضُومِ سَهْ سَهْ بِسَاءِ طَبِيسِ أَوْ مِ رُوسِ سَهْ سَهْ سَهْ
 بِهَرُوسَتِي نَبَادِي وَدُوسْتِ هَيْبَتِ صُوفِيينَ خَرَقَةِ پُوشِ گَنَمِ نَمَائِي جُوفُوشِ كَرِجَمَلِ مَرْكَبِ گَرَفَارِ نَدَوَا كِتَابِ
 وَسَمْتِ بَهْرِهِ نَدَارِ نَدُوزْتِي عِلْمًا وَفَقْرًا بِرَأْمَدِهِ وَبِزِيَادِ مَدِينِ اءِوَادِ شَا كَرُوهِ طَرِيقَتِ رَاغِبِ شَرِيعَتِ
 كُوَيْدِ رُومِ وَبِشَرِّ عَدِ فَضْلِ حِصَانِي وَبِوَسِيَّتِ سَمَانِي بِوَرُومِ تَا كَرِ قَانِدِ خَيْرِ مِ بِبِنْدِگِي خَدَمَتِ فَرَوَالِ خَزَالِ
 قَطْبِ لَاقَطَابِ سُلْطَانِ الْمَشْرِخِ فِي الْأَفَاقِ وَارِثِ مَعَارِثِ الْأَوْلِيَا بِالِاسْتِخْقَاقِ حِجَّةِ الشُّعْطِ عَلِي عِبَادِهِ رَحْمَةِ اللَّهِ
 اءِنْفَاغَتِ فِي بِلَادِهِ قَطْبِ فَلَكَ اءِوَادِيَةِ مَكْرُوزِ اءِوَادِ لُجِ اءِوَادِيَةِ سِيدِي وَبِسْمِ رُومِي وَبِخَيْرَةِ رُومِي
 وَبِعِزِّي وَبِسْمِكَ اءِوَادِيَةِ مَرِشِدِنَا وَبِوَرِثَتِنَا اءِوَادِيَةِ مَرِشِدِنَا وَبِوَرِثَتِنَا اءِوَادِيَةِ مَرِشِدِنَا

مجموعه فصل الرحمن شرح التمسک الیین بطول ابقائه و توفیر العواکم بعباده و ضیاءه سید ذاریت بالاعین

ذرات و سمعت مالا اذن سمعت **ب** هو خیر من یدعی لكل عظیمه و اکرم من یطوی الیه المراحل **ب** من بعد
بطلان کتب قوم قه یاء و جهیدا موفق شدم و آخر کتابی که بطلان در آمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارفان

ناوی الی الله عامل اسرار الطریقه و الشریعه موضح و قائل السور و حقیقه حضرت شمس الدین حبیب الرحمن **ب** مرزا
مظهر جانجانان شهید بود قدس سره که کشف بسیاری از مضامین شریعت و طریقت میکند

و صل اکثری از دقائق مذہب ملت بنیاد و چون این جوامع الکلم بسبب کمبود کتب کوشیدم و
وجایا ملا شیدم تا آنکه در ایفای غلفای حضرت ایشان قدس سره کم مضامین آن یافتیم و هنگام تلاش

مکاتیب حضرت غوث الثقلین امام الطائفتین شیخ الاسلام سید محی الدین ابو محمد عبد القادر
اکبری ایشی اجمالی و حضرت عارف بالله مولانا شاه ولی الله محدث دہلوی حضرت صاحب الکرامات

قاضی شاد الله پالی بی رحمة الله علیهم جمعین تیر بدست آمد پس خواستم که تنها مستلذذ نباشم بل در آورد
عزیزان سازم و باینغرض آن تفریق را بکنم آوردم و اندر باغی گلی بر حیدم و باخر کتاب تمام اسرار عارفین

وسیر الطالبعین شیخ الشیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه که مختصر است مضبوط
در سیرت سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمه با کسبیکه واجب است برین فرمان برداشت امر وی مندر آوردم

دردی تا آنکه سخن از پیش خود و مجموعه را به کلمات طیبات موسوم کردم و در باب منسوب ساختم
باب اول در مکاتیب عارفین باب ششم در مکاتیب حضرت غوث الثقلین

فصل دوم در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شهید **فصل** سوم در مکاتیب قاضی شاد پالی بی رحمة
فصل چهارم در مکاتیب مولانا شاه ولی الله محدث دہلوی **باب** و دوم در ترجمه سالک الطالبعین

وسیر الطالبعین شیخ سهروردی **باب** و سوم در ترجمه ابدهای حسن خانست یا دار بند و ما
توفیق الا بالله علیہ توکل و هو ذی العرش العظیم **باب** اول از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب

و این باب ششم است بر چهار **فصل** اول در مکاتیب حضرت غوث الثقلین رحمة الله علیه
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتوبات اول ایضا بر سینه طلب خود که بر بسته و اللذین جاہدوا فینا و یا تشرفوا بجدد کلامه نفسہ

بگذارد و خاص کن تا شایان سرانجام بسببنا گرد و در باران الله استخوان من المومنین
انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة اورا زرشى باشد و بدان سرمایه توانی که بیضاغت زمین خالص از الله
الذین اصابوا محاصل کنی و شاید رفتی از اسرار و الخلق علی خط عظیم بکشاید و از لوازم انوار اقدس شرع
الله صلواته للإسلام فهو علی بودی و شای شغلی بر تو تا بداند ای داعی اذعونی استجب بکفر باعش
در دل تو پیدا آید و از حقیقت قل منام الذی اقلیل پای همت بیرون نمی و از این و این خیر الخیر
عبور کنی و از نسیم سخن اقرب الیمن حبل توردی بوسی و در شام جان تو رسد و شجره قلب از آن در شام
آید و از باو خزان قبل الله تم ذرهم در بوستان تجرید فلانکم مع الله الخیر الیمن برگ شوی و این حاصل
ان الذین سبقت لهم مننا الحسنة در زمین آید و صاحب ان الله یحب الیه من یسأل
از ثنای نیل فصل باریدن گریه و اراضی ریاض طوبی از نباتات و علمنا به من لانا علمنا سر بر شو
و اشجار بسایم از انما سران رحمة الله قریب من المحسنین بار و گرد و دعوی و حصول از سر شیم
علیما یشر بها المقربون و در وادی سرور آید و میسر قبال ذلك فضل الله یؤتی من یشاء
بشارت فیض و از ساند از انما قوا و الاخر و الاخر بالجنة الذی کنتم تعدون من ضوان نبات نعیم رضی الله
نداد و بهر گوا و امثر بوا حنیفا بما کنتم تعملون و السلام مکتوب و م اسی عزیز ترس از ان رفو
یوم یقر المرء من اخیبه اومه اریبه و صلیبه و نبیه و از محاسبه و ان تبدد اما فی نفسک کرا و تخفوا
بجایستگرم الله اندیشه کن و چون اولک کالانعا و بخلوط نفسانی مشغول میباش و سرور مرا تب
فاذکر فی ذلک کم فرور و دیده و در مشاهده و وحی تو مین ناخبر الی جاننا نظره بکشا و نظاره کن و از نعیم
و لکم فیها ما تشقون انفسکم و لکم فیها ما تدعون یا و اورت داعی داعی الله یدعو الی الخ ارا السلام
در گوش هوش تو افتد و از خوابگاه غفلت انما الحیوة الذی الی عبید کون بیدار گردی و در طلب و حیات
و السابقون انما هم اولک المقربون فی جنات المعین از سر قدم سازی و مرکب همت از جان
دل و تازی تا بشر الطاف الله لطیف بعباده با شرا ان اطباق ندای لکم البشیر تراورش
آید و عا کرد او و الله جنی السموات و الارض همراه تو شود و بر شکر صدق ان الشیطان لا یساز علی شکر
فی زانی و از دام هوای نفسان قد قبا تسوق خلاص یابی و لوح دل را از لطائف اسرار تقوا الله

سر قوم گردانی و مرغ دل از خطا رقص قدیم یاد آور و در فضای سلوک فاسلکه سبیل ربک ذلک نجلیت
پشاق و سیر و از آید و از شمار انس و در بیاتین کلان کل الثمرات محفوظ گردد و آئینه سیر از لوازم انوار
تجلیات هم صفت نور گردد که سر تیج اللیل فی النهار کشف شود در روضه معصومین و از اسطوره سر لخم
و انزلنا من السماء ماء فابنتنا به جنات و حبیب الحصيد سر سبز پیران باغ آرام گرد و در سوز و آجینا بک
میبتا مرتز فتم شود و دستار فشکفنا حدک عظامک فی صبح الیوم حفرین از پیش تو بر و از تو دور
مشاهد کمال او فر و مالی گاه و در ریاضی بی نیازی ان الله لغنی عن العالمین فر و بی طاز مسموم سبب
افانفا مکر الله و رگ و آب سر گردانی فر و مالی و گاه از نسیم لطف و لا تینسوا من روح الله و کشتن
تجید چون عند یسیر شوق در ترنم آئی و از غلیات و چه نعمه انی لا یبذل فی یوم صفت یکشی و حسابان
ملاست پیش آید و گویند تا الله انک لفی ضلالک القدییم و چون تاثیر و الفقه علی چی فارتد
بصیرا ظاهرا گردد و همه خوان با هزاران نیاز و بجز خواست گنت که استغفر لنا ذنوبنا انا کنا
تا اطمین و از سر صدق بر خوانند که لقد اترك الله علینا و تو در مقام مناجات آئی و بزبان
حال گویی که رب قد اتیتنی من الملك و علمتني من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض
انت یوی فی الدنیا و الآخرة توفی مسلما و الحقن بالصلحین و السلام **کتوب سوم**
اسک عزیز پیش ازین تعامل کردن و بحیات سفر و شدن نه دلیل سعادت بود مگر خطاب ارضیت
بالحیوة الدنیا من الآخرة بگوش جان تو رسیده است و از وعید من کان فی هداه اعمی فهو فی
الآخرة اعمی و اضل سبیلا هیچ خوف نداری و از تهدید اقاتل للناس حسابهم و هم فی غفلة
معرضون هیچ اندیشه نیکنی و از توبیح من کان یرید حوث الدنیا نوقه منها و قاله فی الآخرة
من نصیب هیچ یاد نمی آری و از تنبیه فاما من طغ و اثار الحیوة الدنیا فان البحیم هم الماوی
هیچ انتباه نیگیری تا چند در تیره غفلت گردان و در سببای شهوت بی سامان باشی یکچه در صوم
تقوا الی الله در شور و در محراب و انیبولون بکد توجه بروی بیان صدق و اخلاص بر خوان انی
و جنت و جمی لکن فطر السموات و الارض حنیفاً تا نفیس سر و هو الذی یقبل التوبة عن
عباده و یعفو عن السیئات و انزلنا من الطمان ان الله غفور رحیم بر تو کشف شود و یک عنایت

بشارت چنین رساند ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين و بهدایح معارج نقر من تثناء عروج
بخش و سادی اقبال زبان حال ندانند که ان الذی قال ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم لام یخشون
والسلام مکتوب چهارم است عزیز چون شمس سارفا از مطلع سموات سر از طلوع کند و اراضی
تلاوب نبوی استامنور گردد که اشرف الارض بنور دجا و غطای ظلام خیالی از پیش ابصار عقول
مرفوع شود که فکشفنا عنک عظمتک لئلا یفهموا انهم انما هم لولوا مع اولوا قدس از حیرت چشم بازمانده خواهد
افکار از کا شفیق بیجا سر عالم ملکوت تعجب شود و بهیجان عشق او در اوج ای طلب سرگردان کند و غلبت
شوق در سواطن قربان س بخش و سادی ان الله لذ و فضل علی الناس ندانند و عو مع کونیه کنتم
چون برکت سرعیت مطلع گردوشی خود را گم کند و لا یجعلوا هم الله الما اخس و در دریای غیبی لبیب
الاه شقی فرو شود تا گوهر لید را بچنگ آرد و اسواج عزت او در محیط عظمت در اندازد چون خواهد که بر کناره
آید و گراب حیرت افتد و گوید ربانی ظلمت نفسیه فانتقم فی مراب اعدادنا و جفناهم فی الیوم
در رسد و او را بساحل لطف نصیب بر حمتنا من دناءه فرود آرد و مستخرج خزائن اسرار و الله بکل شیخ عجب
سپارند بر سوز و اشارت وان الی ربک المنتقمه اظهار بخشند پس فلاح الی عبده ما اوحی چه باشد
هتد رای من آیات به الکبری چه معنی یار و مکتوب پنجم است عزیز یک از عالم غور فلا یغرنکم الحیوة
الدنیاء و الایمن نکر بالله العزیز رد عبور کن و از منازل این حضور که تعریف و جوامع نضرة النعمان یاد آید
تا اگر بوی از نعمات بوستان فرود در بیان و جنة نعیم بشام بیان تو رسد و جریه از جام جهان تمامی
زیستون من رجیق فقوم ختامه ملک و کام تو رسد و وقایق اسرار حقائق چه الحق من ربک کشوف
بر تو شعور و آبر بر ساطع غریه و لاند من دون الله ما لا یفتعک و لا یغنی عنک از مسافرانش
خبر نقص علیک نباهم بالحق فاسته و شامه و مشهور استماع کنی گاوی یا ما و نعمات خطاب
قبشر هادی الذین یدعون الی فی تتبعون الصراط المستقیم فیستحقون شوق و طریقی و گاوی از صدقات مطهر
فاستقم کما امرت و من تاب معک سرور مراقبه مزن و کنی و گاوی کبیل المتین و اعتماد بجل الله جمیعا
چنانکه در نلی و گاوی در غمک و ما النصر الی من عند الله در آوزی و گاوی در دریای سمنند لبهم من
حیرت از ایمان و فرو شوی و گاوی بر ساحل لطف ان الله یکرم من عرف و جیه گننی و از حقائق همین

کان یرید ان یقلع عیالها کما انما یرحمتی من انهار لکل درجات بما عملوا یا یرسی ان خلاص انحراف
 تمائی و در طلب صدق و ان صلواتی و نسک و محبای و عاتی الله رب العالمین لا شریک له قرآنی و در
 مانده نعیم و من اوفی بعهد من الله فاستبشر و ابرخوری و از منادی ندانستی یا عبادی الاخیر
 هلیکوا ایوم و لا تم تحزنون مکتوب ششم **ششم** عزیز چون آهنگ ترا میرسد بسامع قلوب در سه
 و از سماع نعمات خطاب است بر یکدیگر بیا و آرد و کلمات قالوا ای بیگانه را که کند و عند یسبان انحراف
 باوقار حسرت لغز یا ای سفیر علی یوسف بر نشسته و بر یکدیگر و با ترانه انکسار و ابیضت عیناه من الحزن
 که ظلمه تو خفتن گیر و وطنی زوای میبانی انما اشکوا شی و حزنی الی الله یا آهنگ فصدید جمیل
 فرو داشت کند و بر قات جذبات شوق در فضایی سموات سرگردان آید و انوار جنون دل را منظم گرداند
 بیکاد سنا بر قبه بنده لا یصدار و قطرات خیرت از سیلاب عین ارواح سپیدان متقاطر گردد و کرا ارضی مرز عین
 کان یرید جوت الاخره نزد له فی حده از نیات و حد که الله مغامر کثیره جمله صد گرد و در حد
 انما و من یتوکل علی الله فهو حسب به ففات روائج ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا سیر
 سطر و روح شود و انحصان نهال صبر شیار انما یوفی فی الصبر و ان اجزم بغیر حساب بکمالیت رسد
 و معراج عنایت هذا عطاء فی امان او امانک و در بهتر آید و منادی حق العفو اذ و الرحمة
 انما و در ان هذا لریقنا ما له من نقاد و السلام بالصواب مکتوب **هفتم** عزیز تا جبر اضطرار
 بر خاک نیاز تهی و از سیلاب عین باران حسرت تباری بوستان عیش تو هرگز از نیات طلب سر سبز نشود و در
 ای بر همین در او بار و در گرد و انحصان حسب بادق رضا و ریاضین انس و ثمرات قرب و ان له عندنا
 ان لله و حسن عاب سر سبز نشود و نمائیت زسد و عند لیب قلب بنم شوق و در نرم نیاید و همای خواو با جهنم
 ان ذاهب الی ربی سیهلین از نفس ام الانسان و پر و از نشود و از فضایی لا تمدان عینیک الی ما
 متعنا از و اجامتهم زهره الحیوة الدنیا لنقتنهم فیه عبودکنه و هرگز بسده مقعد صدق
 عند ملک مقدا زسد و از انما اشجار هم و ایشا و ان عند ربه و بیخ بر خورد و از بوستان و الله عند
 المناجی بوی به شام جان وی زسد و از کفر نعیم و بعد از اسلام عند ربهم و هو کلیم با کافوا یجنون
 بیخ بر خورداری نیاید و اسلام مکتوب **هشتم** عزیز چون نزع نور صبح کوهی از افق شارق قلوب

ظهور یابد که والصبوح اذا تعفین وشموس یومین یقین بر افلاک سرسبز رخ استوار شود که والشمس تجری
 مستقر لها نظما است و جود بشریت و رضوانا و اوقات فی هم یستعین بین ایدین یهتدوا ساری شود و سر نوب
 اللیل فی النهار کما هرگز و وسایقه عنایت الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب
 از پیش بر دارد و بر شکر شیطان که ان الشیطان لکفر و عین غیر ذالی و او در سر که فاتح ذوق مد و ا
 با سپاه خویش که زین للناس حب الشهوات من النساء و البتین بالشکر قلب معارض شود و ایشان از صدق
 حال بلسان ضبط زبیر خوانند که بصدق معنی و لا یبطلنک لسانی و با هزاران عجز و خواست گفت که
 واعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولانا فانصنا علی القوم الکفرین و اتف عند مفاتح الغیب لا
 یعلمها الا هو تمکنه و لا یفتقروا و لا یخترقوا و انتم الاعوان و اعدا عساکر و ان جندنا لرحم الغالبون
 اما اعلام اذا اجاء نصرته و الفتح و رسد و طبع انا فتحنا شیخ اذا النصر مسلنا و الذین امنوا از نیام
 نرفع درجات من نشاء و رکشده بر شکر خداست و واسی بر نصر من الله و فقه قریب استوار شود و مساری
 حال نماورد که قل اللهم مالک الملت تو فی الملت من نشاء و تدرع الملتک عن نشاء و تعزمت
 نشاء و تذال من نشاء بیدک الخیر لک علی کل شیء و یکتوب لهم من عیز از کارخانه المال و البنون زینة
 الخبیث الدنیا برون فی برون استوار شد و نشاء استوار شد و انا و اهلنا و اهلنا و اهلنا و اهلنا و اهلنا
 غفلت که نسو الله فانه هم انفسهم پائی بهمت راست برون بر دستم و از رخس طلب در میدان عشق
 در تازگونی سبقت و انسا بقول السابقتی اولک المقربون بچوگان استعانت و استعینوا بالله
 بجا یگانه اولک علی هدای من ربهم و اولک هم المقربون در رسان شاید که بیکه دولت و بشر الذین
 امنوا ان هم قدم صدقند هم در رسد و بشارت چنین وارسا نکه ان الله بالناس لرحیم و اسرار
 قلد که بصائر من دیکه با بدست تو و چند چون بر موز و اشارت آن اطلاع یابی در حال از شوق
 سراختم سازی سبیل اسلام و حال صراط و یک مستقیما پیش گیری و قصد از نگاه هم جنات تجری
 من تحتها الانهار کنی و از جنات نعیم ظله لهم و درجات عند ربهم و مغفرو و رزق کسیم خرمای
 تر پستی و بشارت ان الذین سبقت لهم منا الحسنة و رسد و از ملکیت هم دار السلام رضی
 عنهم و رضوا عنه داعی شود و باز گوید که در لایحه علیه الله فیستحق ابرار و کتوب هم و عزیز

چون لامع انوار الله نور السموات والارض بنزنگاه نماز تراخ شود و در حاج قلب زما شیران نوالی گردد
 المصباح فی زیاجه الزیاجه کما کوبه ری بوارق کشف بوقدمن شجر مبارکه زیقانه از
 سوات غمام الاشرقیة ولاغریبیه ودمعان آید و قنادیل فکرت یکا دزیم یا یضی و لولم تمسستار
 فروزان گرد و آسمان سر از نجوم حکمت و بالجم هو بهتدون سر بسر جلد نین گرد که انازیتا السلام
 اللذین یزینة النواکب و اما حضور از افق نور علی نور ابراج سقلا عروج نماید که والقمر قبل فاه منازله
 حته عاد کاعرجون القدریم و عشاء لیلی ففکرت که و اللیل اذا یغشیه صفت و النهار اذا تجلی
 تجشده و یا صین کوز انیم که و المستغفرین بالاصحار ما فر کشد و بلابل اعمار کانا قلیلا من اللیل ایحییون
 بنجات احزان آهنگ عشق بر کشف صبح و دست یدک الله نوره من یشاء و رعد و شمس ساطع و مطلع
 من یدک الله فوالله قد طلوع کند اسرار لا الغیبر یغیبها ان تدک القمر لا لیل سابق النهار
 و کل فی فکک یسجون بجم و بنجاد و لطائف و غوامض اسرار و یضرب الله الامثال للناس و الله بكل
 شیء علیهم از تقاضی شکل کشف شود و انشد علم بصواب مکتوب یا ز و اهل س عزیز چون
 سر سرفت براوج کمال ایوم اکلت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی عروج کن بوارق انوار
 و رضیت لکم الاسلام دینا و دمعان آید و شواهد آثار امن شرح الله صدقه للاسلام فهو علی
 نور من ربه و مشارق لقد جاءک الحق من ربک بعین یقین مشاهده شود و برود قاتق نفاکس اسرار
 و لله خزائن السموات والارض غیر و بنده برود قاتق حقائق فی الاصلیات المؤمنین و فی انفسکم
 افلا تبصرون مطلع گردند و بر رمز اشارات فایناتق لواقتم وجه الله محرمت کتد ریح فیض
 و ارسلنا الریح لواقتم بارواح فصل نصیب بر جنتان من نشاء از مسب عسایت الله لطیف بعباده
 و ربایین انال انضیم ابر من احسن عملا و وزیرین آید و شمار ریاضان الله مع الذین
 اتقوا و الذین هم عسوف و ارق شود و شمار عملی همه سر سبز و بار د گرد و میابج وصول فکک فضل الله
 یومئذ من یشاء از شواخ حبال و الله ذوالفضل لعظیم و منسل اوردی قلوب جاری شود
 منزه ال زمان چنین بشارت رساند که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیمجعل لهم الرحمن و دنا
 بشر اقبال بشارت چنین رساند یا عبدا لاخرف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون فیما ربنا بلذات

طیبه و رب غفور ربنا عن شجاعت سلام قول من ربنا جبر و رسد و ابواب بسته است و صول
 باز کند و مانده نعیم رضوان الله علیهم و پیش کشد و گوید و لکن فیها نشسته انفسکم و لکن فیها ما تدعون
 نزاهت بنفوس در حیم بکتوب و از و تا کم است عزیز چون بروق شهوات خرق غم فیض بحد علی الله
 لنوده من یشاء در خشدین گیر و در و رخ صول از هب عنایت بختن بر حمت من یشاء در وزیر
 آید و ریاضین انس در ریاض قلوب بشکند و بلبل شوق در ریاضین از رخ بتجارت با ایستد علی یوسف
 چون هزار داستان در ترنم آید و نیزان شتیاق در کواغین سر سر شعله برزند و اظیار افکار و فضای عنایت
 طیران بی پر شود و خول در وادی معرفت پی گم کند و قوا صهارکن افهام از صد دست بسته و در ترنم آید و
 سخن عزائم در بجا بلاق و الله حق اقدار به بر یام زهی تجوی بهم فی موج کالجبال و کبج حیرت نورانه
 امولج در یای عشق بچهره و بچهره در تمامم آید هر یکی بزبان حال نمکند رب نزلتی متن بسیار کاف
 خیر المذللین سابقه عنایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنة و رسد و ایشان از بر ساحل جوی فی
 مفصل صدق فرود آرد و در مجلس مستان باره است رساند مانده نعیم للذین احسنوا الحسنة و زیاده
 را و پیش کشد و کوس صول از جام قریب با ایلهای صفا و سقا هم به هم شل و با طوس را گروان شور و لک
 ابدی و دولت سرمدی و اذ ان ایتانم رایت نیا و ولک اکبیرا شاهه گریه بکتوب سینر و هم
 ای عزیز قلبی سلیم باید که تا بر روز قاعته دایا اولی الا بصار اطلع یا بدو عقلی کامل باید اوقات
 سن بهم ایات تاقی الا فاق و فی انفسهم را و راک کند و تپینی صادق تا شوا به معرفت و ان من شیء الا
 یسبح بحمده و لکن لا تفقهون بشیرهم العین قلب مشا به پند و بر اعنی صول اذ اسالک عبادک عنی فانی
 قلب جیب حق الداع اذا دعان مستقبل شود و از زواج بر بنیه انفسهم اشاطقتنکو عبثا و انکملینا
 لا ترجعون از خواب غفلت یلهیم الاهل فسق یعلمون بیدا گریه و لجره و الوثقی و ما لکم من دین
 الله من ولی فلا تضربوا چنگ در زند و بر سفینه فقره الی الله سوا گریه و در و ریای معرفت و ما نطق لکن
 و الا ان الی بعد من سرانه و از بخواهی فرود آید اگر هر مقصود و بچنگ افتد فقد فاز قوا عظیمها و اگر
 جان طلب و در فقد و تم احسن علی الله بکتوب چهره از و تا کم ای عزیز چون عساکر مذبات الله بحسب
 من یشاء بر ولایت قلوب در تاز و طوطا من نفوس نامه را بجام ریاضت و جاهد فی الله حق جهاده

جمع کلمه یعنی چند هم و بدین قبیل است که انفسه الی انفسه

مرغان و ذنبل گروان و جبار و فرعون و زور مجلس تقوی بسلاسل مجاهده و کشتن آینه با خدا و اطیعوا الله
 و اطیعوا الرسول بیرون گرانند و اعمال ارادت و اختیارات را بتاویض من یعنی متقال ذرة خیر بیرون
 مترابرد و تبتیه رسوم و عادات و قواعد کائنات تبیس و طامات را یکی از میان پرورد و مساوی حال بزبان
 صدق مقال نما که ان الملک اذا دخلوا قرية افسدها وجعلوا اخرها اهلهما اذلة و چون اراضی
 صفائی قلوب از روش و من یبتغ غیر الاسلام دینا قلن یقبل منه مصفا کرو و وحداتی ارواح از تسام
 الطاف من چکت الله فهو المنی تدا سر سطر و مروح شود و صفحات اوراق سر ستر از نهائس رقوم نظام
 اولئک کتب فی قلوبهم الایمان مرقوم گرد شود و یوم تبدل الارض غیر الارض صفت حال گرد و
 ورواسی اشواق چون جبار امتنولیا و بر او شود و بزبان حال صدا با ز گوید و تری الجبال تحسب بجانها
 و هی ثمر من السحاب اسرافیل عشق صور درود و نفخه فی الصور را تاثیر صاعقه فضعف من فی
 السموات و من فی الارض بظهور انجا و در پیش قبال لا یحیی نهم القوم الا کلب و در رسد ایشان را
 تکلمن و یروونهم فی مقعد صدق عند ملک مقتدر داعی شود و ضوان بشارت بشرا بکمالیوم
 پیش آید و ابواب جنات نعیم بکشاید و گوید سلام علیکم طیبتم فادخلوها خلدین ما ایشان گویند الحمد لله
 الذی صدقنا و عدلنا و ادرنا الارض نبتی من الجنة نشا فقم اجر العالمین مکتوب پانزدهم است
 عزیز کی از و اعیه شهوات و لا تشبع الهی فیضک من سبیل الله اعراض کن و از مواطن غفلت و لا تقم
 من اخطانا قلبه عن ذکرنا بیرون آمی و صحبت اول فسوق که فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله
 پرستیز و نرساوی استجیبوا لربکم من قبل ان یاتی یوم الهم له من الله نلامی الم یان للذین امنوا ان
 تقنطع قلوبهم لذلک الله بگوش بوش استماع کن و تبتیه ایحسب ان انسان ان یترک سدی شیئی از خوب
 غرور و لا یغترکد با الله الخرد بیدار شود و از سقامات اهل حضور رجال لا تلهمهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله
 پرس و از برای کعبه مقصود پایی از سر ساز و با ویر سرت قطع کن و بتلایه تبتیلا بانرا و بتبرید قل الله
 ثم ذرهم و ارحله تفویض امری الی الله با قافل اهل صدق کونوا مع الصادقین مسافر شود
 از مسکن ز غار فو دنیا که انا جعلنا ما علی الارض زینة لها عبور کن و از سبل مساکت غنمه کما غا اموالکم
 و اولئک هم فتنه بسلامت بگذر و از مساجح مساکت برسی ان هذه تنکره فمن شاء اتخذا الی

رینه سببلا سببش گریه و بسان هم بر این بچیبالم مضرا داد ماه با تضرع و داری بر توان
 اهل ذال الصراط المستقیم تا بشر عنایت قدیم الان اولیاء الله لاهل جنهیم لاهم یخزنون با بشارت
 تحت سلام قول من رب رحیم پیش بر دو پر جنبیه نصر من الله و فتحه قریب و بشر الملق منین سوار
 شو و نجات غله فانقلبوا بینه من الله و فضل داعی شود نسیم عز وصال از بهر فرزند و زیدین آید
 و اقداح شراب محبت بایدی سقاۀ غیب گردان مشاهد شور و آهنگ آن هلاکان لکم جزاء و کان سعیمکم
 مشکو با بر کشد و بتمام انس فسانه و کلام الله موسی تکلیما آغاز کند و دریا بخیزد فلینظر به للجبیل اهلنا
 و هو نواظر عین بصائر از سگ است حالات و خرموی مهیقا خیر بازو و روحی یومئذ ناخراة الی رها
 ناظره را سمانه کند و بجز معرفت آید و زبان حال باز گوید لا تبارک الا بصاوی هو یلک الا بصاوار

فصل دوم از کتاب کلمات طهارت و کتابت مرزا صاحب شهید قدس سره الشهد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتوب اول بر نور دارا کمر التماس تحریر حسب نسبت بسیار فقیر کرده اند چون فائده معتدبا بران مترتب
 نبود تعاقب نمیدوم اکنون که سماجت از صد گذشت مجلی محرز میگردد و دریا بند که در حقیقت سر پاییه وجود
 فقیر را آغاز قطره آبی و در انجام مشت خاک است و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار به پست و بهشت است
 توسط محمد بن حنفیه شیره کبریا علی رضی علیه التحیته و الشنا میرسد امیر کمال الدین نام یکی از اجداد فقیر
 و پشت عهد بجزی بقری از بنده طائف در ملکیت ترکستان افتاد و با صبیبه یکی از حاکمان آن حدودش
 که سردار الواس قاقشالان بود وصلت بوست و او چون اورا پسری نبود حکومت آن ناحیه تعلق با و لاد
 ایشان گرفت و قتی که بایون با و شاه ملکیت هندوستان را از دست افغانه شور مستخلص گردانید از ان
 خاندان دور برادر محبوب مخان و با باخان نام را که به واسطه با میر نکور میر سنده همراه آورده احوال باین
 در تاریخ اکبری مشهورست و نسبت درسی این بزرگان بنوا و دامیر صاحبقران میرسد و نسب فقیر بچار
 واسطه با باخان منهی میگردد و پدر هم میر مخان مذکور که در عهد اکبری مصدق شده بود و بعدا کیم شخصی گرفتار
 بود و عمری در خدمت او رنگ زین باد شاه گدازنده آخر دولت ترک و نیا مغز و مغز گردید و بد خدمت بزرگ

از خفای طریقه قادریه ستوده نموده در سال هزار و صد و سی و هجری تقابل ازین عالم فرسوده در هزار
و صد و سیزده ولادت فقیر اتفاق افتاد و در عمر شایسته سالگی گردیدی بر در نشست دور بیت کمر بست
دست اند نیابرداشت و پایی سعی از سر ساخته در راه فقر گذاشت علوم متعارف در عهد پدر خواند بود و کتب
مدیثه در خدمت حاجی محمد فضل سیالکوئی تلمیذ شیخ محمد قین شیخ عبد اللہ ابن سالم کی گزرا نیده و قرآن مجید را
از حافظ عبد الرسول و بلوی تلمیذ شیخ الفخر شیخ عبد الحاق شوقی سند کرده و ذکر طریقه نقشبندیہ با خرقه و اجازت
مطلقه از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد یاد اونی رضی اللہ تعالی عنہ که بدو واسطه بخدمت قبوم ربانی
محمد و الفدائی غفری اللہ تعالی عنہ میرسد گرفت و عمری بخدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از
مشرف ششده و این طریقه ستوده نموده و آخر باستان فیض آشیان حضرت شیخ الشیخ شیخ محمد عابد سالی غفری اللہ
تعالی عنہ که ایشان نیز بدو واسطه بخدمت محمد و رضی اللہ تعالی عنہ میرسد چه نیاز سوده که خدمت ایشان
کرده و طریقه اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و چشتیه حاصل نمود تا امری که هزار و صد و ششاد و پنج هجری است
بحکم این حضرات از سی سال تربیت طالبان خدا مشغول است خدا خالق و معجز کند بیکت بیسیلی اللہ علیہ وسلم
مکتوب و مکتوب و ما این بار و شبیه نوشته اند یکی آنکه خلفای حضرت سرهند دعوی کمالات و مقامات
بلند میکنند و آثار آن مثل اولیای متقدمین از آنها بطور غیر سید و دم آنکه سر بران خورد البشارت های عا سے
میدهند و حالات آنها ولادت بران بشارت ها نمیکند و نیز مساوات آن در ایشان با کار با بقصین بلکه فضل
بر آنها لازم می آید و این معنی مستبعد نماید چو آب شیشه اهل بداند که بزرگان پیشین هم با وجود تحقق
قادریه و اسی کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین مقامات مملو است تحتانی الهیاب جماعه از ان طائفه
یا ظهار این امور را مورد بوده اند و فرقه بحکم غلبه سکر معذور پس در شان ایشان نیز ازین بهره و احتمال یکی
را تجویز میتوان کرد و هیچ کمالی غیر از نوت بالا صلا و ختم نگزیده و در مبدأ فیاض نخل دروغ ممکن نیست پس
در حق بزرگان حسن ظن را چه مانست آخر از صلحای سلیمین اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت است
که فوق کرامت است پس این معنی خود از اقبای این طریقه بقوت ظاهر سبک و در وضع قرار اعتباری نیست
و اثر قصود و آثار صد و خرق عادات و سکا شفاست که متصور عوام است پس این مقامات با جماع
سوفیه ناز شراط و لایستند از لوازم آن معنی نیست که صاحب کرام که فضل از جمیع افراد است مرعوسانند

کلمه صدر این امور گشته چون مجاہدات و ریاضات این طریق بطور صحیح کرام و تابعین با تبار کتاب و
 سنت ستان ذوق و مواجید اهل این طریق تیر شا به ذوق همان جماعت است فلا تکر من المندرجین
 جواب شبیه و هم آنکه در یافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسان نیست معنی انحصار او را نسبت بی کیف
 این طریق کار هر عمر و زید نه اما از باب فراست صحیح مخفی نیست و نیماز و در آثار ظاهری که کثرت طاعت
 و ریاضت و افراط ذوق و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل خلاص می شود و از باب حق و باطل شریک
 اند و از صد و بیعاصی احیای غیر حصولین بحکس محفوظ نیست و حق نیست که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب
 قیامت ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارت های حقیقی نیست و مقصود این
 مشایخ از بشارت آنست که مریدان مقام نصیبی یافته است نه مثل اولیای مشهوره قوت و فیض و ا
 مقام بهم رسانیده تا مساوات با آنها لازم آید و اگر مردوش منتعد او عمری درین کایجد و جهد بکار برود و شریک
 دولت آن بزرگان شود احتمال ندارد و فیض روح القدس از باز در دنیا بدید دیگران هم بگفتند آنچه میگوید
 بدانند که نسبت این حضرت اندکاسی است مثل از طبع نور شمس و حرارت و فرستی ستونی میباشد که انوار باطن
 نیز لازم مرآت گردد و انعکاس مبدل تحقیق شود و مرید بهتر تکمال و تکمیل رسد در بعض اوقات عکس مقام
 نیز در آئینه باطن مریدی افتد و بنور آن مقام تحقیق بر رسیده و پیر کشف دقیق و نظر تحقیق را کار نظر موده
 آن مرید بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت پیران نسبت که بشرط محارفات ظاهری شده بود و باستان
 آرد پس آنمان اگر ظهور نمایند بجا است و این اعلاطه درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران
 نسبت کشفی کیا بجا است و مریدان بنا بر ضعف همت با التماس بشارت مقام و اجازت ارشاد و در حفظ آن
 و السلام مکتوب سوم بر رسیده بود که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد و بدانند که نسبت لغت
 هر عبارت است از علاقه بین طرفین و در اصطلاح این قوم مراد است از علاقه که میان حق جل شان و خلق است
 که مشکبین تمیز میکنند از ان بصانعت و مصنوعیت چون نسبت کلال با کوزه و از ظاهر کتاب و سنت همین
 معلوم میشود و صوفیا اگر وجودی اند تعبیر از ان نسبت بظهور وحدت و کثرت میکنند مثل ظهور آب در موج
 و جاب میگوند که این کثرت مزاجم وحدت حقیقی با مطلق نیست و حاصل این تعبیر ثبات عنایت تعالی است
 یا حق و این معنی را تا اولیات و تمثیلات شروع و محلول می سازند و اگر شهو ویه اند نسبت اصل باطل چون نسبت

اضداد نسبت به همسایگی همسایگی و ظل اینها بعضی تجلی است یعنی نمودند در مرتبه ثانیه و ظاهر است که این کثرت
وجودات ظلی محل وحدت وجود حقیقی اصل نمیتواند شد اما بقدر غرق است میان تعبیر اول و ثانی که هر چند ظل را
حقیقی و دیگر غیر از حقیقت اصل ادنیست همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را اطلاق او نموده است اما محل سواد
یکی بر دیگری صحیح نیست و در اسرار و در این معنی است پس ظهوریه باین تعبیر من مبراهات غیرت میکنند بطوریکه
در توحید وجود حقیقی ظل نمکند و این معنی از کتابها و سنت باسانی میتوان استنباط کرد و تصویر نسبت به اول
اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت و ابله شود و بدینست که نزد ایشان حقائق ممکنات در مرتبه علم
الهی مرکب اند از عدم و وجود و باین معنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که معبر است بجهل و عدم القدرة که معبر است
بمعجز و غیرها که صفوات متمایزه دارند و شیون در مرتبه علم الاهی پیدا کرده اند و برای صفات تحقیقی که مقابل
آن صفات اند که دیده و انوار آن صفات در آن مراد منعکس گشته و این مخلوطها سبب اسی تعینات عالم
شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابتی در العلم مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات تحقیقی و در مراد اسی
خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است مصدر آثار خارج گشته پس اعیان خارجی نزد ایشان بوجوه ظلی موجود اند
نه بوجوه حقیقی و در خارج ظلی تحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی است و در عالم هر چه هست
از وجود و توابع آن ظلال و انعکاس استقار است از حضرت وجود جل شانده فلا موجود و بالوجود حقیقی خارجی
حقیقی الا الله قهرا هو التوحید و چون عدم نشان در نقص است و وجود مبدا خیر و کمال عالم مرکب است
از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی است و وجود عاریتی و وجود بی وجودی و بی وجودی محض است و عین عالم نمی تواند شد چنانچه عالم موجود است
و بی وجود بود اما بوجه حسن استقار است از حضرت وجود و جمیع جمیع از طرف عدم پس هرگاه سالک بقوت بتعداد خود و جلال
شایخ که ظل جذب الهی است بسیر علی از حقیقت امکان با وجوب قطع مسافت که عبارت است از خرق حجب ظلماتی
و نورانی که موافق حدیث در میانه حق و خلق واقع است فرمایند فیوض و برکات آن نسبت محاذاة که
در میانه ظاهر و مظهر متحقق بوده بر رفع این حجب که مانع ظهور انوار شمس حقیقی در مراتب تعیین سالک بودند
تمام بظهور سیر سید و استیلاهی آن انوار آن آئینه استوار میسازد و بحالت را به نسبت فناست تعبیر میکنند و
فنا لازم است که وجود موجودی از جناب اقدس مناسب هر مقام عطا میفرماید تا سالک بان وجود
کارخانه بشریت و احکام شریعت را برابر بتواند داشت آنرا نسبت بقدر میگویند پس سالک اگر خرق

فنا

فنا

فصل پنجم در بیان

در بیان خصوصیات
و احوال حضرت زینب

حجب ظلمانی و نورانی، با هم کرده و از تجلیات صفات و شیونات گذشته بجلی ذات بخت مشرف شده
 و زمان نبوت با قیست نبی میگردد و در بر عصمت که عبارتست از عدم احتمال صدور شرک و غیره و اگر نه
 بقدر طی مسافت از امکان بسوی و بوجوب از عدم که شرف است و در ترمی افتد و بوجوبی که غیر محض
 نزدیک تر میگردد و چون ظلمات عدم در استیلا سیالوار وجود محض گشته است بیشتر مصدر خیر می شود اما
 با احتمال وقوع شرک استیلا اولی و نائب نبی میگردد و تربیت و اصلاح نبی نوع خود میکند این است معنی آنچه
 میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ و این است معنی ظهور نسبت که در اصطلاح این قوم است بزیل
 ایماز بیشتر صوفیه شهودیه مجدد و جمع شده و السلام مکتوب چهارم نموده و ما سوال شما که بعد
 حصول فنا که مستلزم و و امام حضرت است گناه غلطی از جناب حق تعالی روید به سبب چیست بدانند
 که بنا به این شبهه بر شکی است بیانش آنکه علم بر دو قسم است حضوری و حصولی حضوری
 لازم نفس عالم است یا بین او است چنانچه علم نفس نبود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلومات
 و مرآت ذهن توسط عقل و حواس و سالک که بسیر علمی از حقیقت امکان با وجوب عروج نماید
 این علم از قبیل علم حضوری است نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب کسی آنست که
 نزد صوفیه وجود اشیا زطلی است نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد و ظلال حضرت وجود حقیقی اند و در خارج
 غیر وجود واحد تحقق نیست و تعدد و کثرت شیونات و وجود است و ظل تا وقتیکه از اصل نبود غافل است و از
 ظلمت خود آگاه نیست و وجود مستقل بر ای خود در پذیر ثابت میکند و در حین تکلم بلفظانا اشاره بهمان خود
 و یکی بنماید چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارتست از رفع حجب نورانی و ظلمانی بین الحق
 و الخلق که از حدیث ثابت است میسرش میگردد و باصل خود حاصل میشود و خورایش از ظل آن اصل نمی
 بیند و بوجوب و انواع آنرا مستعار از اصل میدانند و در بیان یک ظل حقیقی علمی نیست بلکه همان اصل
 در مرتبه ثانی تعیین ظلی ظهور کرده است واضح میشود که مثلاً الیه مرجع انا در نفس الامر اصل است نه ظل آنکه
 علم حضوری او که لازم این تعیین ظلی او بود و متعلق باصل میگردد و اشاره بلفظانا اولی و ارجع میشود به اصل
 چون این اخباری است از اعتبار اصل ثانی آن انا رجوع بظل میکند و چون این حالت مستمر میگردد
 از او امام حضور گویند و این حضور را بعد تحقق فنا زوال نیست و اگر گاهی فتوری در خیالات روید به

در بیان

قدرت و علم العلم واقع میشود در عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام الناس باقی میماند تا
 حواس باقیست که تخیل است امور بشری موقوف بر آنست و این علم را اصلا در جناب قدس باقیست که
 حواس را در آن بارگاه دخلی نه مشار این استباهات اینست که ذہول علم العلم را قوت علم حضوری دانست
 منکر و عام حضور میشود حضرت فاروق رضی اللہ تعالی عنہ که فرموده است اَصْدَقُ وَأَجْوَدُ الْجَيْشِ
 اشاره باین هر دو علم است که تخیل تعلق بعلم حصولی دارد و حضور در صلوة از قبیل علم حضوری است
 و ظاهر که صلوة آنجناب البته بی حضور نخواهد بود و تدبیر جهاد بی تصور اسباب صورت نمیگیرد و پس تا بجز قسم
 علم جمیع نشوند این برود کار که تامل عبادتین است و در یک جزو زمان از نفس بیخود شمی نمیتواند گشت
 بمعنی قول خلیفه ثانی رضی اللہ عنہ صحیح عقیقتند شد فاعلم و السلام مکتوب پنجم بر خوردار از اجوبه
 مشیه است که بر مقالات است که است آیات قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ بر علم بجز دان و یکی
 شود متفصلا کرده اند بطلال عدو را مدور ریاست که بناست این اعتراضات بر جهل است یا بر حسد و این هم
 ائکار معمول قدیم است اصل تعصب در تفسیر شیخ اکبر رحمة اللہ علیہ و اکابر دیگر رساله یا نوشته اند و حضرت مجدد
 و در کاتب خود جوابهاست همه شبهاست بطریق دفع دخل تخریر فرموده و از اول و امجاد ایشان حضرت
 شاه کبکی رحمة اللہ علیہ رساله مفصل در جناب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمة اللہ علیہ رساله است
 که کشف انقطاع و جهل بظن بطریق اجمال تخریر فرموده اند و از مخلصان آنجناب مولانا محمد بیگ ترکی
 شرح کلمی رساله مسیحی به عظیمه انوار باقی بقا معنی بین الخطا و الصواب مشتمل بر اسوله و اجوبه در رساله محمد بنو نجفی
 تمییز شیخ ابراهیم کردی شرح الهدی نوشته و بهر پاسه علم است در اسپانیا و به عرب مستحل و مسلم کرده اند
 و داده است بطور سهارون غیر شعاریست از جناب ایشان که در قرون او سنه شیوع داشته و بعد از ایشان
 نامه مشهور و با شیخ برده کمون رفته از خصوصیت طینت مظہر ایشان که بقیه طینت مقدمه جناب است
 بوده بر ذر زنده اند انصاف آنست که اول در شان قائل مقالات نظر کند اگر تتبع کتاب و منت است
 و اکثر اعمال و اقوال او موزون بمیزان شریعت پس تشابهات کلام او را موافق محکمت کلام او تا و بیل
 کند یا بعالم السمر و العنایت و گذارند و او را سعد و در اندر چون که این قوم را عذر ایسی بسیار عارض میشوند
 نگاه در عظیم حال عبادت ایشان بمراد است ایشان مساعده نمیکند و نگاه در معلومات کشفی بنا بر خط و رسم

و خیالی و خطا واقع میشود در آن خطا مثل خطای اجتهادی معذورانه و گاه اطلاع بر صحت اطلاع ایشان میسر
 نمی آید پس بر عادت این امور ترک اعتراض لازم است خصوصا اعتراض بر کلام کرامت نظام حضرت
 مجدد و محض فصولی است که بنامی طریقه ایشان بر اتباع سنت و صفات ایشان شجون بهمین نصیحت
 و مواعظت است و بیشتر سبب همچنان این فتنه انکار توحید و جود است و اثبات توحید شهودی
 چو آنکه از چهار صد سال یعنی از عهد حضرت شیخ فخر الدین ابن عربی رحمه الله علیه تا عهد مبارک ایشان اوجیه
 اجماع و اذعان مردم از مسکله وحدت وجود مملو بوده است و انکار حضرت مجدد و توحید و جود در مثل
 انکار علمای ظاهر است بلکه از مقامیکه وجودیه تکلم میکنند تصدیق و تسلیم آن می نمایند اینقدر است که
 مقصود اصلی بر افوق این مقام میفرمایند و غیرتی فی الجمله بین الحق و الخلق برنجی که مخل و وحدت وجود
 حقیقی که مستحق و خارج حقیقی است نگرند و ثابت میکنند بخلاف وجودیه که در میان حق و خلق منیت ثبات
 میکنند و تصدیق مسکله وحدت وجود و شهود در و مکتوبی دیگر نوشته شده و السلام مکتوب شماره
 بعد حمد و صلوة از فقیر خاچانان مولوی صاحب سربان سلمه الرحمن مطالع فرماید که اشکات نامطولانی
 شمل بر سه است چند که بر توجیه بقالات کرامت سادات حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه
 در و فرمودند و ما این شبهات از عدم اطلاع بر مصطلحات انجناب ناشی شده اگر میسر شود مجلد است
 تالیف سکا تیب حضرت ایشان مطالع فرماید خواطر جمع خواهد شد و فقیر مثلا لام حریفی چند می نگردد و باید دانست
 که حضرت صوفیه فقط وجود را بر معنی اطلاق می نمایند یکی وجود یعنی کون و حصول که امر است و معنی
 ثانوی است - دوم وجود منبسط که نشر است یعنی اول و معبر بر ظاهر وجود و چهار اول است و بدیهی است
 که این هر دو وجود از حضرت ذات تعالی و تقدست متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار میشوند
 شد سوم وجود یک اول الاوایل و سبب السبب است و بر عم قوم عین ذات است و ذات بآن وجود مصدر
 آثار است و حضرت ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود است و هر گاه وجود ذات هر دو در حقیقت
 یکی باشد صدر آثار را خواهد بود و منسوب باید کرد خواه بذات مطلب واحد است پس اختلاف لایح تراخ
 لفظی است تسلسل را اینجا چه دخل است تسلسل آن گاه لازم آید که وجود حق تعالی مستفاد از وجود دیگر باشد
 و بآن وجود مصدر آثار گردد و حال آن موجود نیز همچنین باشد و تماشای حضرت ایشان از اطلاق لفظ

وجود بر ذات و تعالی و تحنّب ز حمل بالمواطاة کی بردگیری از راه احتیاط است که در لسان شرح این
 اطلاق وارد نشده و صفات و بهار الهی توفیقی اند و در شبهه دیگر که در سبب حقیقت محمدی و فصل حقیقت
 کعبه حقیقت محمدی است صلی الله علیه و سلم از کتوبات جلد ثالث بر رفع میشود و تحریر و ابوابنا طولی دارد
 و آنچه تاویل قول حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه قدسی هدیه حلیه رقیبه کل ولی الله
 نوشته اند اگر مخصوص بمواضعین دارند چه نقصان علمدینجناب آنحضرت می شود و مستثنا تقدیم خود
 ازین حکم بحکم ادب لازم است که بعضی از آنها اجداد و مشایخ آنحضرت اند و بحکم حدیث (دیدنی اوله
 خیرام اخراج استثنای آخرین نیز مجوز است چرا که تقدیم و تاخیر مرئی است و هر ستاخری را ستاخری است
 پس ممکن است که ستاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد و گمانی غیر از کمالات نبوت بالا صلاختم نشده است
 فقیر در تقریر حق و باطل در التفات نامه مسور بودم و الماسور و معذور اللهم انما الحق حق و الباطل باطل و السلام
 مکتوب است بحکم بعد و صلوة از فقیر جانان مطالعه نمایند که التفات نامه مشتمل بر فصل یکی بر دیگر است
 ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی محمد و الف ثانی و محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله
 تعالی عنهما رسیدند و ما فضل بر دو قسم است جزئی و کلی ظاهر است که سوال از فضل جزئی نیست و مناظر
 فضل کلی زیادت و قرب است و این معنی امر باطنی است و عقل را باین مقوله کاری نیست مگر از کثرت
 و قلت مناقب شرعی بطلب می تواند بود اما قاره قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب سنت و جماع
 قرن اول است و بدیهی است که وجود بسیار کس این هر دو از زمان ورود کتاب و سنت و وقوع اجماع متأخر
 و اصول شمشع ازین امر ساکت و کشف تحمل خلاست و بر مخالف جهت نیست و اقوال مریدان که خالی
 از غلو محبت پیران نمیشناسند از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات این حضرات بکنند و حکم
 بحکم بر فضل کلی طرفی از طرفین نماید بظرفی آید پس طریق اسلام تقویض امر بعلم الهی و سکوت ازین فضولهاست
 و مقر فضائل این هر دو بزرگان باید بود و در نیاب لب ز اوب نباید کشود که این مسأله از ضروریات
 دینی نیست که تکلم در آن ضرور باشد و در اول انگبهای عشقی که ما اینجناب حضرت مجدد دست و دم زدن مناسب
 نیست که حرف از عالم عقل می رود هرگز در مشین کم نمیباید زده از حد بیرون قدم نمیباید زده عالم
 همه مرتب جمال ازلی است و بیاید و دید و دم نمیباید زده و السلام مکتوب است ششم و نوشتند

که کثرت حضرت مجدد و در حقائق ممکنات آنست که در مرتبه واحدیت که عبارت از تفصیل کمالات الهیه در خانه علم الهی است و در مقابل هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و تمامی پیدا کرده است و در مقابل صفت علم عدم العلم که مجرب است و در مقابل صفت قدرت عدم القدرت که مجرب است و قس علی هذا و آن اعدام متمایزه بنا بر مقابله و محاذات مرایا و مجالی انوار و ظلال آن صفات گشته مساوی تعینات عالم و حقائق ممکنات شده اند آن اعدام بجای مساوی آن حقائق اند و آن عکوس و ظلال بجای صور عالم اند و آن دنیا بر همین اعیان خارجی ممکنات که بر بسط آن حقائق مصدر ثبات است وجود و عدم هر دو قبول میکنند و بهمین وجه هم صادر خیر و شر میگردند و نیز کثرت حضرت است که مساوی تعینات انبیا علیهم السلام و الصلوة صفات اند که حصول ظلال مذکوره اند و وجود و جویی دارند پس باید که در حقائق این حضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه این حضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکنات و تحقق ایشان بی خلط عدم نباید شد و بی تطبیق نیست محذور ما چون مقابله و محاذات در میان اعدام متمایزه و وجودات صفات مقدسه و مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام تجالی صفات گشته اند صفات نیز برای آن اعدام گردیده اند اما اینجا مساوی بالعکس است در اینجا صفات بجای ماوه و اعدام بجای صور عالمند جهت عدم در صورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی و بهمین جهت حضرات انبیا علیهم السلام معصوم اند و مصدر شر نیز میگردند اما وجود خارجی ایشان عدم و وجود هر دو را قبول میکنند و اینقدر داخل عدم و حقائق این حضرات برای ثبوت امکان کاشی است و السلام کثرت هم بر سید بود که بزرگی میگوید که صوفی تا خود از کافر تر نشاید تر از کافر ترنگ بدتر است این سینه چاکه راست آید که صوفی البته مؤمن است و گاه عالم و متقی میباشد و در حالت صحیح و اوقات علم با و تمسک و اعراض خود دارد و مناسبت فصل فردی بر فرد دیگر از افراد کثیر است بهمین اوصاف تا اعراض اند نه قنات و حقیقت محاسن صوفی با وجود علم با تصوف کافر فرنگ بگردد معاصی و علم با تصوف خود با بیان قضای دیگر چگونه خود را بدتر از او میخواند و آنست و اگر تکلف چنین بدانند آن قضای را از آن رد و اهل بدتر دانسته باشند و مساوی این عقیده شریفه و عقیده برین است همی در و یا بنده سبب حضرت مجرب و حقائق ممکنات

مکتوبات مرزوحاسب

شعری پیدا کرده و مرایای انوار اسما و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند و در خارج ظلی که ظلی
 خارج حقیقی است بجمع خداوندی بوجود ظلی موجود شده و بنا برین ترکیب مصدر آثار خیر و شر شده اند از
 عدم ذاتی کسب شری نمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر و نخی نیست که در عالم حس شخصی بر مراتب ممسلی از
 انوار شمس نظر میکند ببلخاط اولی همان انوار راجعی بیند نه مرات را چرا که مرات در شعشان انوار مختصی و مستور
 گشته است و هرگاه بذات نگاه کند بلخاط اول همان تعیین مراتبی خود را خواهد دید نه انوار اچرا که نظر او بر ظاهر است
 پس نظر صوفی بر ظاهر شری فیه و خسیه بر حجت وجود که در آن مظاهر است و مصدر خیر شده است یعنی اقتد و چون
 در خود نظر میکند نگاه او بر حجت عدم که ذاتی اوست و منشأ شریست خواهد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری
 خواهد دید و خیر و کمال عاریتی را که از حجت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت تا چاره خود را از کافر و ننگ و دیگر
 اشیا می خنید بدتر خواهد فهمید از اینجا معلوم شد که مقصود قائل این قول آنست که صوفی کمال خیر کمال
 اندک انوار خود و نسبت به بخت نماید و مستعد میزاند و همین است معنی فنا می تمام و صحل مشهود و اگر صوفی را نظر
 بزیست و وجود انوار استعاره خودی اقتد و حجت مراتبت او که عدم است مستور میشود از وجودی انوار شمس
 سر بر می زند و همین است سرانجام حق گفتن حسین بن منصور رحمه الله اگر چه آنجناب در دید خود معذور بود
 اما در دیدن خطا کرد از غلبه سکر و حجت وجود و حجت عدم تمیز نتوانست نمود و بسیاری از سالکان این راه
 را آنچه پیشین اخبار از واقع میشود الامسج خصمه الله تعالی بیکر تجلیه صلی الله علیه و آله و سلم که گشت و پیشوا هم نوشته
 بودند که بزرگی به پلای شده شده است بیایستی حضرت از یوبیاطیه سلام تبذیر خود نموده و دیگر بصیارت اوست
 می رسید چه همان واری چو اجدید و از کمال ظاهر است و هنوز در باب انی صیغه المضی گفتند ام صوفی مثل
 ایوب علیه السلام نسبت به تیرا نه ام همان در دنیا نشود و بصورت مقام صی این ولی ارفع از مقام
 صی این نمی معلوم میشود و چون مقام صی بر این رفیع است تفصیل در کجا بر نمی لازم می آید و آنچه منافی اولیا عن
 جماع است چو اجدید و مادری انظر این شب و در میشود و اگر تامل کند حاصل شب نیست بیانش
 بلکه حضرت ایوب علیه السلام در باب انی صیغه المضی است رحم الراجحین و شیر صی انی صی
 اندک این بدان بنصب و عمل کسب گفته باین آیه است بلا بر و انست بر صی تانی صی صبری در در لیکون او
 صی در عمل نشانند که عالم السکر و الظن و مسیفرایم انا و جلد ناه صابر انعم العبد انما و انعم

پس معلوم شد که این بصیری آنجناب نیز متضمن لطیفه دیگر از صبر بود و گرنه حق تعالی با وجود ظهور بصیری
اثبات صبر آنحضرت نمی فرمود و سرش آنست که نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلاها از بلاک
اموال و اولاد و شدت مرض و فقر و امانت و حقارت مردم نسبت بوسی و اهل و می صبر نمود چون وقت
ترول رحمت رسید و دانست که کشف این گروه و البته بضرع و زاری هست و ادب این وقت بصیری
ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مقامات قرب است رسید و بر عار بصیری صبر فرمود
و بضرع و زاری درآمد و در صلا این ادب ممدوح به لغو العبد گردید و خلعت منسوبه این ادب
پوشید که ادب مشتق از ادب است یعنی رجوع یعنی رجوع به دامن نفس خود که رعایت صبر چندین ساله
باشد نکرده بلکه برضای حق تعالی که اظهار بصیری در آنوقت مرضی بود رجوع نمود و آنقدر لطف که حق تعالی بلا آنجناب
رسیده و پایه وجود بصیری ظاهر حال باطن او را مستطوره داشته اثبات صبر او فرمود و گفت انا و بیله نه
صدا برا نعم العید ان شاء الله اب و اینچه حضرت شیخ اکبر رحمه الله در نفس ابوبی میفرماید الصبر
جس من النفس عن الشکوک الی الغیث و حضرت ابوب علیه السلام شکوه سیوی غیر نکرده بجناب خداوند
عرض حال خود نموده پس ترک صبر نموده جواب این شبه نمیتواند شد چرا که چون این ولی بجناب الهی
تیر و نیاب زاری نکرده و دم تیره زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی هنوز باقیست و اینجاست مقصود
وقع فضل ولی است بر نبی و آن ولی بچاره که از مذاق کمالات نبوت و حقیقت عبودیت و کمال
مقام رضا خیر نداشته از غلبه سکر ولایت هر چه گفته در آن معذره بروده و السلام مکتوب پیاژ و هم
بعد حمد و صلوة حقیقی نماید که طائفه از فقهای حنفیه در انکار ذکر جبر غلو نموده فتوی بحرست داده اند بعضی
از محدثین اثبات مشروعیت ذکر جبر کرده در پی فضل جبر حقیقی اقتادند و هر دو فرقی بر راه تفریط و افراط
رفتند و از بحث انصاف سخن نگفتند و این مقام تفتیح میخواهد و محاکمه می طلبد باید دانست که معنی لفظ
ذکر که عبارت از یاد کردن است منحصرست در سه قسم یکی ذکر لسانی پی ضمیر آگاهی قلب این معنی از اعتبار
ساقط است و داخل اقسام غفلت دوم ذکر قلبی است چه حرکت لسانی و این معنی در اصطلاح معتبرست
بذکر حقیقی و بنامی ملقبات این قوم بر آنست و معمول است در جمیع طرق و آن برود و چه است گاه حضور
ذات بحت مذکور است پی ملاحظه حقیقی و یا بلاحظه صفات او و ما خود است از آیه کریمه و اذکر ربک

فی نفسک تقهر عا و حقیقہ و دون الجہن بالقول بالصدق و الاصل دوم ہتھنار مذکور است
 با ملاحظہ تسویات او از آلاء و انعماء و این طریق استدلال است از اثر بیشتر و این معنی در بیان شرح معبر
 بظکر است و منقید است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن مملوست و قسم سوم ازین
 اقسام ششم ذکر سانی است با ذکر قبسی مساوین اکمل اقسام ذکر است و این تیر و دو وجه دارد یکی گفتار
 ذکر است و ذکر کردن بر اسمع نفس خود و ہمین است ذکر خفی در زبان شرع و مانع است از آید کریمہ
 ادعوا دیکر تقهر عا و حقیقہ آنہ لا یجب بل معتدین دوم با اسمع غیر است کہ در شرع سے
 بچہر است و در مواقع خاص افضل است از مخفی بیابر حکمتی نہ مطلقا چنانچہ افان و اقامتہ و قرآۃ بچہر و
 حصولہ جہر یہ کہ ایقظنا عین و تبنیہ غافلین از ان تصور است و حکمتی کہ در ذکر خفی است سلامت
 نفس عمل است از حساد و سموم و دریا کہ مانع است قبول عمل با افضل ذکر خفی بر ذکر جہر مخصوص کتاب و سنت
 ثابت است مطلقا بلکہ از فحوا سی حدیث انک لا تدعون اصلا ولا غائبا منع جہر معلوم میشود و
 ذکر جہر با کیفیات مخصوصہ و تیر مراقبات با طوار معمول کہ در قرون متاخرہ رواج یافته از کتاب و سنت
 مانع نیست بلکہ حضرات مشائخ بطریق الہام و اعلام از سبب فیاض اخذ نموده اند و شرح از ان سبب است
 و داخل دائرہ اباحت و فائدہ ہا در ان تحقق و انکار آن ضروری و ظاہر است کہ آنچه از کتاب سنت ثابت
 بود افضل است از غیر آن اگر چه سیاح باشد و من وجہ مفید بود و تعلیم ذکر کا طیبہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 حضرت علی بن ابی طالب رضی اللہ تعالی عنہ بچہر کہ از شد اوین اوس ثابت شدہ است بچہر شود خواہد
 نہ بچہر کہ انی چہر کہ در اول این حدیث است کہ آنحضرت بیستن و رام فرمود و این معنی نیز مشہر است
 با خفائی بچہر گفتگو در جواز و عدم جواز جہر نیست بلکہ در فضل یکی بر دیگری است پس دعوی فضل یکی
 جہر مطلقا بر ذکر خفی انکار مخصوص است و انکار جمیع اقسام ذکر جہر نیز ہمچنین چہر کہ جہر در بعض مواقع مشہور
 و اثبات مسنونیت ذکر خفی بمعنی مراقبات معمول و تیر اثبات مشہور و عیثہ ذکر جہری کہ در متاخرین مروج است
 ممکن نہ چہر جہر ای اثبات فضل آن و آنچه بعضی ابنای بشر مکارہ می نمایند از طرفین قبول نیست و لائق
 التفات توافر و تقریب در ہم امور مستقیم است و اعتدال مستحسن و خیر الکلام مائل و دل و السلام علی من
 اتبع البدی و التزم متابعتہ المصطفی علیہ التحیۃ و الثناء مکتوب دوازدهم محمد و مادر مسئلہ

سماع و در میان ائمه فقها و حضرات صوفیه حجت الله علیه جمیع اختلاف قوی است فرقه اولی میگویند
 که سماع مطلقاً حرام است بنا بر محصلت سداب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند که باطلاق حلال است
 باقتضای غلبه ذوق و اصل و انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی که محل فتنه
 نباشد کلامی موزون یا محنتی موزون بجهت داخلت مخدور شرعی انشاء نماید و فساد می ازان ^{در} سداب
 مستمعین نتراید بلکه سرور و سرور یا عزتی در قلب پیدا یابد این قسم سماع البته مباح است که مرکب از دو امر
 مباح که کلام موزون و نشید موزون باشد و چیز غیر مباح گردد و تیر در قرن اول در تقریباً شش
 مثل نکاح و قدوم اکابر معمول بوده و انقیاد علماء است احیاناً از کتاب آن نموده اند چنانچه از کتب
 احادیث ظاهر میشود اما این عمل بازان بزرگان بر سبیل اتفاق دارد و بیشتر بطریق التزام - قسم دوم
 آنست که فانیان متاخرین رواج داده اند و آنرا بجد گرفته و امور غیر مشهور و غیر اوردان فتنه نموده اند
 این قسم بقدر داخلت امور غیر مباح از کرامت بجز متوجه رسید و اعتقاد اباحت محرمات متفق
 علیها بکفر خواهد رسید و اینکه جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز ندارند از خصوصیات ذوقی
 است نه از احکام شرعی مثلاً شارب حرم میل بنقل شیرین نمیکند و آنکه معتاد بافیون است رغبت مثل
 انگبین نمی نمایند یا آنکه کسی نقل دیگری را حرام نداند همچنین حدیث است سلسله شکیه که نشاء نسبت آنها
 بر نشاء شارب است از شور نعمات مستلذذ و بیشتر در بسکوت و محض نظر بجهت نشاء است که نسبت
 بر بودگی بافیون مناسب است از سکوت خط بر بیدار ندنه از شور و هیجان پس نشاء این خط است
 ذوقی و طبعی است نه دین و شرع و اگر بر جمیع طرق حقه تابع دین و ملت باشد نه تبع بود او طبیعت
 و بعد در اجتناب از غیر مباح متفق و جمله ای هر دو طرف از اعتقاد ساد و افراط و تفریط منحرف است
 و تفصیل این مسأله از کتب مسوده تحقیق مثل اقامت الاسلام غیر الی شرح الشیوخ سرور می و غیره
 باید طلبید و آنچه بندگان که فقیر از سماع غیر مباح تا سماع مباح را تارک است و در عقیده اباحت و غیر
 اباحت آن تابع کتاب و سنت است و تکلم از ذوق و وجدان زیاده ازین فرود نیست از کتب قوم
 ظاهر است که در باب اعمال صحیح و مقدمات میفرموده سماع مباح چنانچه داده اند و هر که از ذوق علماء صوفیه
 واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد در این مکتوب می یابد و پس خیر الکلام با قلی و ولی و السلام

مکتوب سیزدهم مخدوم اور مسکین حیر و اختیار علیاً اختیار گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چنانچه
 که عقل در ادراک بعضی مقدمات دینی کافی نیست و اگر نه در صلاح امور عبادت حاجت بشمول وحی
 نمی افتاد و باید دانست که او عامی اختیار مستقل و حیر محض بهر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است
 زیرا که اعمال عباد و مثل اعیان اینها بکلمه نص جلی مخلوق او است سبحانه و تعالی پس اختیار تام کجا
 و تیر میخواند از تجبور صرف ظلم است و ظلم بکلمه عقل شرع مسلوب است از جناب او تعالی شأنه پس
 حیر محض چر او بدی است که افعال یا مثل حرکات بر تش نیست بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت است
 و همین است حصه اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن ظهور این هر سه قوت با اختیار را نیست هر گاه میخواهند
 از سبب و فائض میکنند و همین است حصه حیر و معنی فعل مختاری و چون اختیار نام و حیر محض متحقق نشد
 پس امریست متوسط چنانچه از جواب مشهور حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که در مقابل سوال
 حسن بصری رحمه الله فرموده است قادم میگردد (اجبوا و لا یقوی جن و لیکن امر بین امرین و همین
 امر متوسط بسان شرع معبرست بلفظ کسب این لفظ را جز فعل عباد اطلاق نمیکند پس معلوم
 شد که افعال یا مخلوط حیر و اختیار است و همین قدر اختیار ضعیف منبسط تکلیف است و بس در ظاهر
 بر رعایت ضعف اختیار عباد و بنا نهاده اند که رحمت الله بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی
 از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد و هر گاه افعال او تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت
 و بعد از مسبوقیت این هر سه صفت افعال عباد مشابهتی من و وجه با افعال او تعالی دارند و بجز
 تشویش که مجبور محض است اصلاً مناسبست ندارند اگر محاسبه باین افعال متوجه شود منافی عدالت نیست
 و بر ظهور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه میتوان کرد که ترویج ایشان ظهور حضرت وجود در هر ذره از ذرات
 کائنات بنامه است با کلمات مندرج و ظهور جزو است از اجزای آن چرا که حضرت وجود بسیط حقیقی
 متجزی نمیکرد و ازین راه میفرمایند کل شیء فیه کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شانی است
 از صفات و شیدونات حضرت وجود پس باید که در هر منظره از منظره خصوصاً در انسان که مشرف است
 بنسب خلقت حصه از صفات اختیار هم متحقق باشد و بنامی تکلیف امر و نهی بران بود و السلام
 علی من اتبع الهدی و الصلوة علی خیر الوری مکتوب چهارم و پنجم بر سیده بودند که گفتند مثل

مشرکان عرب دین بے اصل دارند یا از اصل بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان آنها چه اعتقاد
 باید کرد و مختری از روی تحقیق و انصاف هر قوم میگردد و بداند آنچه از کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود
 نیست که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح سعادت و معاف شدن
 کتابی است که بید که چهار دفتر دارد و شصت و یک حکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل بتوسط یکی بر جهان نام
 که آک و چهار حصه ایجاد عالم است فرستاده و بعد از آن اینها از آن کتاب شش مذاهب استخراج نموده بنا بر
 اصول عقاید را بر آن گذاشته این فن را در هر م شاستر نامیده اند یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشد
 و افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده و چهار مسلک از آن کتاب بر آورده برای هر فرقه مسلک قرار داده
 بنامی فروع اعمال را بر آن نهاده این فن را گرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون
 نسخ احکام را منکرند و بحکم عقل مناسب طبایع اهل هر مدت در زمان تجویز تغییر اعمال ضروری است عمر
 طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را یک نام کرده برای اهل هر یک طور عملی از آن هر چهار دفتر اخذ
 نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصریفات کرده اند از اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید با توحید
 اتفاق دارند و عالم را حادث و مخلوق او میدانند و اقرار بصفات عالم و شش جهانی و جزای اعمال
 نیک و بدینمانند و در علوم عقلی و نقلی و ریاضیات و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها را
 لغوی است و کتابخانه پانامه در موجود در سم پرتی اینها از راه اشراک در الوهیت است بلکه
 حقیقت دیگر در و عقاید اینها در صورتی که آدمی را چهار حصه نموده حصه اول و تحصیل علوم و ادب
 و دوم و تحصیل سعادت و از یاد و سیم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و چهارم در مشق شغل و تجرد
 که غایت کمال انسانی است و چهار کبری که از اینها است میگویند بر آن موقوف است و هر
 پیشانی در قواعد و عقاید اینها تعلیم نسبی تمام دارد پس معلوم شد که هرگز معزونی نبوده است
 و منسوخ شده و از این نسیخه نیز در این عهد و عصارتی نسخ در این دیگر در شریعت و آنگاه
 نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و اینها بسیار در دست مخرج و نیات آمده و باید
 که بحکم آیه کریمه و ان من اذع الاخلاقیات لایین و کریمه و لکن از آن در سوال و آیتها و
 در مالک هند نیز بعثت انبیا و رسل واقع شده است و احوال آنها در کتب اینها منسوخ است و از آن

آنجا که باقی است ظاهر میشود که مرتبه کمال و تکمیل داشته اند و رحمت عامه رعایت مصالح عبودیت و برین
 مملکت وسیع فرودگذاشته و مشهور است که پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم در هر قومی پیکری
 مبعوث شده و اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بران قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد ظهور
 پیغمبر ما که خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم و مبعوث است بکافران نام و دین او ناسخ او بیان است
 شرعاً و غیراً و هر چه از آنقرآن زمان مجال عدم انقیاد و سه نمانده پس از آغاز بعثت او تا امروز که
 دو هزار و صد و هشتاد و سه سال است هر که با وی نگر و پدید آمده که از دست نه پیشینان و چون شرع بحکم آید که بر
 منم من خصصنا علیک و منهم من لم نقدر علیک از بیان احوال اکثر انبیاء است است در شان
 آنها سکوت اولست نه ما را جرم بگذرد بلکه اتباع آنها لازم است و نه یقین به نجات آنها بر ما واجب
 و ما و چون سخن متحقق است بشرط آنکه تعصب در میان نباشد و در حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که
 پیش از ظهور خاتم الرسل گذشته اند و لسان شرع از احوال آنها ساکت است همچون عقیده اولی است و کافر
 گفتن کسی را بینه دلیل قطعی آسان نباید دانست و حقیقت است پستی اینها آنست که بعضی ملائکه که
 یا مژگنی در عالم کون و فساد تصرف و ارتداد یا بعضی ارواح کائنات که بود ترک تعلق اجساد آنها را درین
 نشاء تصرفی باقیست یا بعضی افراد احیا که بر زمینها مثل حضرت خضر علیه السلام زنده بجا میمانند و
 آنها ساکنند مشوجه بان میشوند و بسبب این توجیه بعد از آنکه مناسبه بصاحب آن صورتها بهم میرسانند
 و بنا بر آن مناسبه علاج سعاشی و سعادی خود را و ایضا زنده و این عمل مشابیهی بذكر رابطه دارد که
 معمول بصوفیه اسلام است که صورتها بصیر را تصور میکنند و فی نفسهم با بر میدارند اینقدر فرق است که
 در ظاهر صورتها شیخ نمی تراشند و این معنی است پیغمبر بدینگونه که گذارند بر میانها که آنها جان در نشاء صورتها
 بان است میکنند نه آنکه تصرف نمی و اینها را خدا می زنده میدارند و در نامی توانایی را خدا می آسمان و این
 است در آنوقت و سجده آنها سجده تحیت است نه سجده عبودیت که در این دنیا با بر و پدید می آید و
 بپایان رسد تا این سجده هر سوم و معمول است که اگر از خودت میگویند و وقتی در تاسخ مستلزم کفر نیست
 و در شانها که مگر بصیرت با آنرا حکم نوشته بودند که حضرت جبرئیل و انانی رضی الله تعالی عنه در کتب و
 از کتب و این خود منع رفیع بسیار کرده اند و خود را در هر وقت بجا می ایشان رفیع بسیار میکنند و بکلیت

محبوب لازم است محمد و ما او سبانه جلشانه اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید و ما کانه
لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امر ان یکون لهم الخیرة من امرهم
و رسول علیه السلام میفرماید لا یقرب من احدکم حتی یتعالموا بحث به و حضرت مجدد
الف ثانی رضی الله تعالی عنه که کتاب کامل آنحضرت اندیشه طریقه خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته
و علماء و اثبات رفع سبابه رساله با مشتمل بر احادیث صحیح و روایات فقهیه حقیقه تصنیف کرده اند تا بجای یک
حضرت شاه سخی رحمه الله علیه فرزند اصغر حضرت مجدد و نیز درین باب رساله تحریر نموده اند و در نفسی رفع یک
حدیث به ثبوت رسیده و ترک رفع از جناب حضرت مجدد و بنا بر اجتهاد و ارفع شده و سنت محفوظ از نسخ بر ایشان
مجتهد مقدم است و بعد ثبوت سنت رفع ترک آن باین حجت که حضرت مجدد ترک فرموده اند معقول نیست
و حضرت مجدد بر ترک سنت تحذیر کثیر فرموده اند و حضرت مجدد و هم ندب حنفی داشتند و امام ابوحنیفه
رضی الله عنه گفته اند اذا ثبت الحدیث فهو مذہبی و ان کوا قولی بقول رسول الله
صلی الله علیه و سلم پس امید آنست که حضرت مجدد از ترک این امر اجتهادی و اتحاد با حدیث صحیح
بتغییر نشوند و اگر گویند که حضرت مجدد بان علم اوسع از حدیث ثبوت رفع سبابه مگر آگاه نبودند گوئیم باز
سپارک حضرت ایشان این کتب و رسائل در دیار هند شهرت نیافته بود و از نظر مبارک ایشان نگذشت
که ترک نموده اند و گرنه هرگز ترک رفع نمی فرمودند که ایشان حریص ترین اکابر این امت بر اتباع سنت
بوده اند و اگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیه السجیه را باین عمل از کشف و ریافت ترک نموده باشند
گوئیم که کشف و امور طریقت معتبر است و در احکام شریعت حجت نیست مهندوران مکتوب چه حاج
بکشف نموده اند و امید آنست که این مخالفت جزئی بر عایت قاعده کلی ایشان که بعد تمام ترغیب بر
اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند شمر نتایج گردد و والسلام مکتوب شما نزد هم بر سیده بودند که در
عمل بحدیث و اتقوا از مذہبی بنده بی چه می فرمایند محمد و ما و عمل بحدیث شیخ محرمات محدث مدنی
رساله نوشته شخص آن بفارسی تحریر شده و قال الله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحیی بکرم الله و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقرب من احدکم حتی یتعالموا
بجنت به حدیث صحیح است روایت کرده است آنرا ابو القاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفهانی در

کتاب پنجم ذکر کرد و در فصل اول که امام ابوحنیفه رضی الله عنه فرموده اترکوا قولی بخیر ما رسول
الله صلی الله علیه و سلم و قول الصحابة رضی الله عنهم و قول مشهور است از امام
که فرموده اذ احکم الحاکمات فهو من هبیبی پس یکدیگر همارتی و قرن حدیث دارد و ما سخ از منسوح و قوی
از ضعیف می باشد اگر حدیث ثابت عمل نماید از مذهب امام برمی آید چرا که قول امام اذا ثبت الحدیث فهو
من هبیبی نص است در نیابت اگر با وجود اطلاق بر حدیث ثابت عمل نکنند این قول امام را اترکوا
قولی بخیر ما رسول خلاف کرده باشد و مخفی نیست که هیچ یکی از علماء اهل سنت جمیع احادیث را عاقلانه نکرده است
چنانچه قول اترکوا قولی بخیر ما رسول نص است بر آن که جمیع احادیث با امام زبیده بلکه بعضی از آنها
فوت شده و چنانچه فوت نشود کوشش خلفاء راشدین که اعلم اهل امت و ملازم محبت جناب سالت صلی الله علیه و سلم
بودند بعضی احادیث از ایشان نیز فوت شده و میدانند معنی را هر که معترقی بقرن حدیث دارد و ظاهر است که بر او
است اتباع پیغمبر واجب است و اتباع هیچ یکی ازین ائمه واجب نیست و اهل امت محتارانه مذهب هر کرا بخت
خواهند اختیار نمایند و هر که میگوید عمل بحدیث از مذهب امام برمی آرد و اگر بیانی برین دعوی دارد و بیار و اما
انتقال از مذهب بهانه ازین مذاهب مشهوره تفصیل میخواهد امام سیوطی رساله اسمی بخیر اهل المواسم انتقال
الذاهب تألیف کرده خلاصه آن انست که انتقال از مذهب بمانند چه جائز است و جرم کرده بران امام رافعی
و در پی او گفته است امام نووی و در روضه گفته که بعد ازین مذاهب آیا جائز است مقلد را که انتقال از مذهب
بمانند دیگر کند گوئیم که لازم است هر مقلد را که طلب علم باحوال هر دو مجتهد نماید چون غالب شد ظن او که
طرف ثانی اهل علم است جائز است او را بلکه واجب و اگر تخیر کنیم تیر جائز است و مقلد را حالات اند و بصیر عقل
انچهار حال خالی نمی چیرد که مقلد یا عامی است یا عالم و این هر دو را باعث انتقال یا عرض وینی است
یا و نیوی پس اگر عامی و عاری است از معرفت فقه و از مذهب خود جز اسم نمیداند و انتقال بار او به حصول
مال و جاه کرده پس باسرا و اخف است که بحقیقت انتقال او استنیاف است و اگر عالم و فقیه بود و برای دنیا
انتقال میکند پس امر او است زیرا که ملاءب مذاهب میکند براسه عرض و نیوی و این معنی غیر جائز است
و اگر در مذهب خود فقیه است و باعث انتقال و سبب نبی است و مذاهب دیگر تر و او ترجیح یافته است
بقوت اوله پس برین چنین کس انتقال واجب است و بر وایتی جائز و اگر عاری از فقه است و در مذاهب

خود تفرقه مشغول شده و جاهل مانده و ندانند غیر از خود و سهل و سریع بالا و راگ و آنته و اورا تفقد درین مذاهب
 مروجست برین چنین کس نیز انتقال واجبست زیرا که تفقد در مذاهب بهترست از جهل و در جمیع مذاهب
 که غالباً عبادت جاهل صحیح نبود و اگر انتقال را هیچ سبب بری و دنیوی نیست بلکه از هر دو ذهاب قصد مجرب
 عمل بود پس جائزست عامی را و ممنوعست تقیید را زیرا که او در بعضی فقهایین مذاهب حاصل کرده چون
 بذهاب دیگر انتقال کند غمخیز دیگر باید یکه تفقد در آن مذاهب و از عمل که مقصودست باز ماند پس او را
 ترک انتقال اوست و آنکه گویند که اگر حق تعالی بجهت حقیقی انتقال کند جائزست و عکس آن جائزست مگر
 حکم تعصبست و اینی ندارد زیرا که این کلمه در حقیقت برابرند و اگر در تقیید مذاهب نفسی یا نه هست بگر
 بر مذاهب نفسی از تیره و حدیث و او را در خود تقیید آن مذاهب بر هر فرد است و تعصب شدی و تعقید دیگری جائز
 نبود و دانشی خلاف اجماعست و صاحب جامع الفتوی که حقیقی مذاهبست گفته که جائزست مرد
 یا زن را انتقال از مذاهب شافعی بجهت حقیقی و عکس آن ایجاب که بکلیت مذاهب اختیار کند و در بعض
 مسائل بسیار کس از خلفا و سلف انتقال نموده اند اگر با تریبوی نگروندی و هر که برخلاف آن گوید
 قول بے دلیلست و غیر معتول و السلام علی من اتبع الهدی کلمه بسیار است و هم نوشته بودند که در تیره
 معاویه بن ابی سفیان اموی صحابی و تابع و اعیان او علی الله عنهم و اهل عیالهم باقیه کرد - بدانند
 که علماء مذاهب جاهل سنت مسازات حضرات و با هر زبان بر حسن سخن که در شان شیخ القرون لازمست
 تاویل می کنند و اگر قابل تاویل نباشد تفویض بجهت با لای و نمایند و جرات بدم وطن ممنوع میدانند
 چرا که در قرون ششم مشهور با تیره پیچکی از علماء و محدثین و مجتهدین با وجود تشریح زمان و اطلاق عام بر احوال
 ایشان و با وجود قرابت خطاب مخالفان حضرت علی مرتضی علیه السلام همچون شیخین بر ایشان نگرد و اگر
 چند روز میان لشکر شام و لشکر کوفه رخا رب و در آن زمان شمره از شدت تعصب بود و تیرا بر عقیده
 کفر پیچید و ماه تعصب در کتب معتبره ذکرست و میدانند که شمره شمره است امیر المومنین عثمانست
 رضی الله عنه و طریقه اسلام همینست زیرا که در وقت نزاع مسکین حضرت امیر با سه فقره شده بود و
 جماعت بجانب جناب خلیفه بر حق علی بن ابیطالب رضی الله عنه گرفتند و در آن وقت امیر شام
 رفتند و فرقه هم توقیف نمودند و شکست ایست که محله آن در وقت آن در آن وقت بود و هر دو طرف

بهر سه فقره و توفیق مساوی داشته اند اگر اعدای را ازین فقره تا شش مطعون بکنند و فسق میدانستند قبول روایا
از ان فقره نمیگویند و بنا بر اینها در مستطاب بران نیاید داشته اند و اگر ضمن در شان آنها را و از دست دین
اسلام بر بگم بخورند و در فضا لسان از مظالم آنها حکمت زینی است و حرمت صحبت خیر البشر علیه الصلو
و السلام محذوره آن و اگر خوانند گویند که طهر معصوم و رعایت قرابت آنحضرت ضرورت قبول است
لیکن از اهل قرابت تصریح تکفیر سازمان نامناسب است و وحشت و نفرت نمود لازم تر است مع هذا
بعد و این چنین نظر از اهل خیر القرون شیعه مستبعد و مستکبره است اگر چه آن خطا خطای اجتهادی باشد
که مودت ذوی القربا آنحضرت واجب است بر جمیع افراد است و اگر اشکرا نه و در میان نباشد رضا
بافزیت اهل قرابت رسول الله علیه و سلم لازم می آید و دیگر بحث ازین مسئله مناسب نیست سکوت
یا نفوس تمام دین مقام اولی است و فرقی نیست چون از مسئله اعتدال انحراف و زید و اندوخته
بر اینها رسید حاصل کرده و آن نفوس زکیه را بر نفوس خبیثه خود میس نمودند و فرقه رفتند و دیگر صاحب که مبدل
تو از خیر نبوت و تا قتل او یکبار بود و سنت آمدند و اگر دیدند که پیغمبرند که پیغمبری که حق تعالی نبوت برو
حکم کرده و بکار نام مبعوث ساخته و درین اواخر او بیان و باقی تا انقضای زمان است و مسا
ارسلنا الی الارحمة للعالمین تا زل در شان او جماعت که در طول عهد نبوت او صحبت با او داشته
باشند و در قیامت از بدل از روح و اسرار در خدمت او تا حیات او و در ترویج شریعت او بعد از حیات
او فرود نگذاشته بدستگیری او از ورطه کفر تمیز نشدند و بسا اهل نجات ندیدند و مستند طرفه حسن ظنی بخدا
در رسول واردند و خدا شکر است اگر حقیقت بخار چنین باشد که از عموالی شان سابقین پس لاحقین
را از چنین خدایچه امید رحمت است و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال پیغمبران سابق
و امام ایشان پوشیده نیست و واقعات اولیا این است تشریح بیان نه هرگز نه دیده اند و نه شنیده که بعد
از او حال یکی ازین بزرگان همه مخالفان او مرتد و منکر گردیده و با اولاد و اول او عداوت ورزیده
باشند و در صورت بر بعثت پیغمبر که مقصود ازین اصلاح است است که امام فایده مترتب شد و تشریح
باین حسب خیر القرون شر القرون میگرد و در غیر الا امام شریک می شود و خدا انصاف نصیب کند و السلام
علی من اتبع الهدی مکتوب پیغمبر و حکم عابد او مصلیا نوشته بودند که از اختلاف شیعه

و سنی و دشمن صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین خاطر جمع نمیشود و هر که بنا بر اعتقاد اهل ملت
 بر اخبار است و خبر محمل صدق و کذب است مگر شواهدی که افاده یقین نمایند و این قسم خبر را درین باب
 کمتر است پس علاج تحصیل اطمینان چیست میخورد و با این سلسله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست
 توحید الهی و تصدیق نبوت برای نجات کافیه است و ایمان محمل منجی و مضمون کلامی که تصدیق و اقرار آن
 آدمی سلطان میشود همین است و دشمن صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین همین محمل و محبت بر نفی است
 شرفی صحبت حسن خدمت آنها و قرب تر است اینها با جناب رسالت علیه الصلوة و التحیات است و
 سلطان تصدیق احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب ایمان آفته است چرا که منصب عصمت بجز سبب
 اهل سنت مخصوص و مسلم بحجاب حضرت است علیهم التحیة و الشاء و ممنوع است از غیر آنها اگر چه چند
 و اولیای باشند پس گاهی از ایشان در معاملات ظهور بعضی مخالقات اتفاق می افتد و آنهم چهار مرتبه و در مقرون
 بعضی سبک و در از غایت صفای باطن بصفیه می انجامد و دیگر با ب نقوس خیشیه قیاس بر خود کرده اثبات
 کینه و عداوت با آنست و در میان آن اکابر میکنند و بر آن تفرجات کرده و نقطه را واره می نمایند از اعتبار
 ساقط است و بداند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تاثیر وجود مبارک است و مستوجب ثقی فائده بهشت
 معده آتقیه روزی درین مسئله متامل بودم و از سبب فیاض مسلتی طریق نجات از مسلک این شکوک
 می نمودم این عبارت بر باطن فقیر وار شد قل امنت بالله کاهو عند نفسه و رسول
 الله کاهو عند ربه و بالله و احسابه کاهم عند نبیهم و بدیهیت که این سلطان
 علیا فوق مرتبه جمیع اختلافات است و تفویض امر بحجاب اطمینان جانشانه که مرتبه نفس الامری است و هیچ
 فرقر را درین مقام مجال و مزون نیست و آنچه شد علی نواله و الصلوة و السلام علیه رسول محمد و آله
 مکتوب انور و اجم نوشته بودند که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت علیه الصلوة و السلام فرموده
 که بعد من دو از ده خلیفه از قریش خواهند بود اهل سنت ازین دو از ده تن خلفای اربعه که متصدی
 خلافت خاصه بودند و بهشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافتند و چهار پاکفرا و اولاد
 کلمه الحی کرده اند و امید دارند و شیعه دو از ده امام سلام الله علیهم را میگویند و در آنجا که درین
 که امام جانب است میخورد و باقی بجز این است معلوم میشود بدانند که بعضی خلافت عامه است از آنکه

ظاہری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه از میگویند که امر خلافت را
 ششمی سازد و تشبیهت خلافت ظاہر موقوف بر قدرت و استطاعت است یعنی خزان و افواج که شرط نفوذ
 حکم است و ظاہر است که بعد از خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن علیہ السلام تا شش ماه
 از شرفت افتاد ظہار پنج کی تو بیج وقتی قادر برین امر نبود و بعیر آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام که خلفا از
 قریشی باشند و نیز شعر بعدین است و اگر از اہل بیت یا از بی بی ششم میفرمودند و جمیع من المذہبین باین
 و بعد میباید کرد که ترویج ظاہر و بین که موقوف بر اسباب ظاہر است و بجای قابل اسلام است از انہاء قو
 یافتہ و تقویت باطن دین که حقیقت اسلام بپاسے روح آن قابل است از نفوس منکرانہ حضرت آنمہ
 تعلیم السلام واقع شد و چنانچہ صدوقیہ اہل سنت بر شہوت تطہیریت و از وہ امام صلوات اللہ علیہم متفق
 اند و در زمانہ ہابریکاتہ خلفای اربعہ رضوان اللہ علیہم و حضرت امام حسن سلام اللہ علیہ ہر دو معنی صحیح
 و بعدی تعلق در میان امیر شام و حضرت امام حسن علیہ السلام تا حضرت امام مہدی صاحب الزمان خلافت
 باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز ہر دو معنی تحقق خواهد بود و خلافت
 ظاہری از خلفای دیگر تعیین شد و شاعشر و تصویب تکلفی میجواید و السلام مکتوب بسیار نوشتہ
 بودند کہ باحدیث صحیحہ ملائکہ حضرت عہد بقیمہ رضی اللہ عنہما از جناب مرتضوی رضی اللہ عنہ در عہد مبارک
 نبوی صلی اللہ علیہ وسلم ولین از ان نیز قطع نظر از واقعہ حرب جمل کہ باعدش و دیگر داشت ثابت است و درین
 قضای از اشکال نیست کہ از جناب صدوقیہ بسیار بعید است بہر اصل کہ انحراف از حضرت مرتضی علی فرمایند
 با آنکہ حضرت صدوقیہ خود روایت میکند کہ حضرت مرتضی و فاطمہ زہرا دوست ترین مردم بودند پیش آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم شد و با گاہ در خلاف و نزاع طرفین معذور میباشند و حتی بہر دو جانب میباشند
 چنانچہ در مقام است محقق نماید کہ در قضیہ افک حضرت مرتضی چون مضطرب جناب رسالت آپ علیہ الصلوٰۃ
 و التحیات احساس نمود یا قضاای ہتیلای محبت و بغتوای مصلحت وقت بنا بر تسکین پسولہ آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم بعضی الفاظ کہ باعث دل سردی آنحضرت علیہ السلام از حضرت صدوقیہ گردید و متروکین
 داشتند و جمیع این خبر حضرت صدوقیہ را بوشت آورد و چنانبارہ کہ تکلم مقربان بارگاہ بانچنین کلیات
 در جناب اوقات موجب سقوط محبت از نظر محبوب میگرد و وظاہر است کہ بالا تر ازین اونی نمیباشند

پس انحراف حضرت صدیق از حضرت مرقضی رضی الله عنهما بحکم غیرت محبت و اقتضای بشریت است که
از آن چاره نیست نه از راه دیگر و تا محبت باقیست این دوشت باقیست و تکلم حضرت مرقضی باین کلمات
نیز نه از جهت عداوت حضرت صدیق بوده است که محبوب محبوبیتر محبوب میباشند بلکه محبت محبت پنمیر
بوده است صلی الله علیه و سلم که از آن نیز گزیر نبود پس در مصورت هر دو طرف حق ثابت است و هر دو معتد به
بلکه ما جور که بنای هر دو بر محبت پیغمبر است علیه الصلوة والسلام چنانچه دوشت و ملائمت حضرت نیر نفسا علیه
والسما با جناب صدیق اکبر رضی الله عنه از احادیث صحیح به ثبوت رسیده و این محل دو شبهه است یکی آنکه حضرت
تبول با وجود قبلی و انقطاع از دنیا بقدر قبلی از مال با وجود استماع جواب معقول از حضرت صدیق چه احوال
را کار فرمودند و دوم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی الله علیه و سلم درین امر سهل چرا
مسامحت نمودند جواب آنکه طلب مال میراث که حلال تر از آن مالی در عالم نبی باشد ساقی ترک دنیا و بیجا
تقوی نیست بلکه قدر مال حلال را شقی بیشتر میشناسد و تا بشریت باقیست از احتیاج چاره نیست و منع
صدیق بحدیث شریف است سخن معاشرا الانبیاء لا نورث و چون حضرت صدیق از زبان
مبارک نبی معصوم این حدیث را شنیده باشند و حق حضرت صدیق نفس قطعی است و مسامحت و رحمت
امور جهان نیست و تسلی نشدن حضرت نیر النساء باین جواب یا با نجات خواهد بود که ثبوت ارشاد یا به توریت
واقع شده و این حدیث تا آنوقت ظاهر باشد که شهرت نرسیده باشد تا بر حضرت فاطمه حجت تواند شد یا از راه
تا ترک هر چیزی خواهد بود که لازم صاحبزادگیهاست و بحکم لا یتبدیل الخلق الله هیچ کدامی خصوصیات
مرزاجی را تغییر نمی تواند داد و او شدت غضب حضرت موسی علیه السلام با او و ابوسین را اعلی نشد و قصه طایفه
زردن آنحضرت بر روی ملکه الموت علیه السلام مشهور است پس در مصورت هر دو معذورند و هر دو طرف
حق ثابت میشود و اهل سنت را حسن ظن و مایل حسن و دشمنان طرفین واجب است - و السلام علی
من اتبع الهدی مکتوب است و یکم مخدوم آنچه از ضعف اعتقاد طالبان این زمان و طلب کشف
و کرامت اینها از دور و ایشان و عدم مبالاة به نسبت اصل قرن اول نوشته اند معلوم شد یا نشد که سفار
مشلی مشایخ دیگر مدبر فتن چه ضرورت و از عقلاهی مخلصان هر که التماس امور مذکوره نماید تسلی او باین
مطلب باید کرد که او سبانه جل شانه که حکیم حقیقی است بنبطوق آید که قرآن کتبه و تحبب الله فاتبون

بجیب که در الله بنای جیب رضای خود که مقصود صوفیان صبیح طرق است بر اتباع پیغمبر ما
 علیه السلام و الصلوة نهاده و آن جیب عاوق را با اموراتی و نهیاتی چند که بجای دو او پیغمبرانه برای
 اصلاح است مرعوبه که بعلت غفلت و بیصیت تمیلا بودند فرستاده هر که این نسخه بکار بست و صحت و شفا بود
 خود کشود و آنکه با که خود را ضائع و تلف نمود این نسخه را صورتی ستاویستی صورتش نصیب عوام مسلمین
 و آن بعد تصحیح اعتقادات بر حسب کتاب سنت است استعمال جوارح است در امتثال امر و نهی و جزا این عقاید
 و اعمال تنبیحات مس است و پس که صورت نجات است و حقیقت این نسخه خصیصه خواص است و آن تنویر قلوب
 و تزکیه نفوس است بر ریاضات و مجاهدات بارعایت صورت مذکوره و در اصل آن ظهور تجلیات و کاشفات
 است صورت معبر بایمان و اسلام است و حقیقت عبارت از احسان که در حدیث آمده است **ان تعبد الله**
کانت لک سزاه و صورت بے حقیقت در مرتبه و در امراض ظاهر جلد است از قبیل اورام و جروح
 که بطهارت و ضماد ازال آن کرد و میشود و بیفایده نیست مثل ظهور حقیقت بے صورت که غیر مفید است بلکه
 حقیقت نیست استدرج و مکر الهی است اعادنا الله منها و حقیقت بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسد
 بران موقوف است تا احتمال نكس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض مهم و بجز اجتماع این هر دو بیشتر
 ازین بیان باید دریافت که از سماج پنجاب علیه الصلوة و السلام در طبایع صحاب کرام چه آثار صحت و شفا
 بطهور رسیده حقی نیست که غیر از قلبه محبت حق جل و علا و بذل مجود و در اتباع و استرضای رسول علیه الصلوة
 و لذت از طاعت و نفرت از معصیت باطبع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و ماده ظهور این آثار و ولیم
 حضور قلب تهذیب نفس بوده است که از برکت صحبت آنحضرت و استعمال نسخه شریعت او حاصل شده بود
 و از اذواق و مواجید قرون متاخره تکلم نموده اند و با وجود حصول کمال صورت و حقیقت که زیاده بران
 تصور نیست بیشتر اهتمام ب حفظ آن صورت که محافظ حقیقت است و فایده آن شامل خواص و عوام
 کرده اند و اعتقادشان کشف و کرامت نفرموده اند و این امور از لوازم و شرائط کمال مذکور است پس بر هر
 که طالب صحت کامله یعنی نسبت محمیه باشد باید که اتباع سنت نبویه را بهتر از جمیع مجاهدات و ریاضات
 شناسد و انوار بر کاتی که بران تشریح گردد و فصل از همه فیوضات داند و همه افواق و مواجید مشافهات
 در حسب جمعیت باطن و در و ام حضور اعتباری ننهد و در صحبت عزیز که ازین اسرار شری در یاد او را

اشراج ذکرت که در کتب
 در این بقره و در این اوان
 نیست در حال صحت و
 بکار در کتب و کتب دیگر
 نغیب

انسان رسول خدا صلی الله علیه و سلم دانسته خدش لازم گیرد و بجز و موثر این را در قریبه نشود اگر چه نزد ایشان است
 مکتوب است و در هم التفات نامه سامی از خدمت مخدوم زاوه گرامی بعد عمری رسید جان تازه
 رسانید و باعث تجدید و تقویت نسبت اخلاص گردید آنچه از آغاز و انجام سلوک نوشته اند بطالع و آید برین
 اظهار و آثار که بظهور میرسد امید است علی الخصوص این امور حاصله را که ما در خود اکثر مردم می شود قدر و
 قیمت ندادن و در طلب خدا اجل در طلبها فقر نامر او بر آوردن و درست بد و نیز و کشا و این و از نماز و حج و عبادت
 وجود بر کنار بودن و نسبت حضرت ماکر ریاضات ایشان اتباع سنت سینه و جار و شایان اسرار خدائی
 شریعت علیست آرزو نمردن و دلیل طهارت طلب و علو هست ستم با رک نماند فی بر کما تکرم و اعلمی بر خفا تکرم
 نحو در و با آنچه ثمرات افتاد است حضرت و اله ما چاره حضرت سپان هست همان صفا صبا از و در اندیشه خیرین است
 عجبیه استیلا رقیب ظهور در حدت بحر بر آید همکار تلو نیار تا لطیفه قلب مستند و مقام تکلیف و منتها می این
 لطیفه از سنگساری امثال بر آمد و پوست آبا و مقدره و چوب رسیدن هسته در در و از به خلخال است و در حدت
 که سبای تعینات عالم است سیر کردن و در ظل خاص که سپید آتدین است و بی شرف و بهمان نظر از خلق
 نمودن است و این معنی معبرست در راه طراح قوم بقای قلب در درین شایسته شرمی که در است اولیا است
 و سعادتمند و حدت و وجود از ولایت خلقی که محل سکرست شایسته است در درین مقام در ضمن نسبت
 نفس بر اتم رتبی از خانیسیر میگردد و اثر حصول این ولایت و ایم حضور است با حق اول شانه تبر شکر که شفا
 عارض نشود و تعلق با سوانمانه مطلقا و بالاین مقام نیست که سیر سالکها در عمل این خلخال که سینه
 بسایه صفوات اند واقع میشود و معانی با لطیفه نفس می اقتدر که از عالم خلق است چنانچه در مقام سائق
 با قلب الطائفه اریجه دیگر که از عالم اند در عرض آنها تا بر خلخال است کار افتاده بود و در نی نفس حقیقت
 تا حاصل میشود نامر و سطره میگردد و عذبی مخالف محب موافق میشود در استحقاق دعوت و از شایسته در مقام
 و چون این مقام فرقی بعد از کمال است پیغمبر صلی الله علیه و سلم کرده است شهودی که خیر از غیرت حق از خلق
 سید مفهوم بنیاید و حصول با این مقام عالی است مرم خبیات محبوب حقیقی جل شانہ بودن و اجتناب از خبیات
 و نمودن ستم بیکر گفت از میان بر خیزد و شریعت تقضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل بر حسب
 کتاب و سنت با تامل و کشف پیسر آید در این مقام معبرست بقای نفس و ولایت گهری که ولایت

مکتوب است و در هم التفات نامه سامی از خدمت مخدوم زاوه گرامی بعد عمری رسید جان تازه
 رسانید و باعث تجدید و تقویت نسبت اخلاص گردید آنچه از آغاز و انجام سلوک نوشته اند بطالع و آید برین
 اظهار و آثار که بظهور میرسد امید است علی الخصوص این امور حاصله را که ما در خود اکثر مردم می شود قدر و
 قیمت ندادن و در طلب خدا اجل در طلبها فقر نامر او بر آوردن و درست بد و نیز و کشا و این و از نماز و حج و عبادت
 وجود بر کنار بودن و نسبت حضرت ماکر ریاضات ایشان اتباع سنت سینه و جار و شایان اسرار خدائی
 شریعت علیست آرزو نمردن و دلیل طهارت طلب و علو هست ستم با رک نماند فی بر کما تکرم و اعلمی بر خفا تکرم
 نحو در و با آنچه ثمرات افتاد است حضرت و اله ما چاره حضرت سپان هست همان صفا صبا از و در اندیشه خیرین است
 عجبیه استیلا رقیب ظهور در حدت بحر بر آید همکار تلو نیار تا لطیفه قلب مستند و مقام تکلیف و منتها می این
 لطیفه از سنگساری امثال بر آمد و پوست آبا و مقدره و چوب رسیدن هسته در در و از به خلخال است و در حدت
 که سبای تعینات عالم است سیر کردن و در ظل خاص که سپید آتدین است و بی شرف و بهمان نظر از خلق
 نمودن است و این معنی معبرست در راه طراح قوم بقای قلب در درین شایسته شرمی که در است اولیا است
 و سعادتمند و حدت و وجود از ولایت خلقی که محل سکرست شایسته است در درین مقام در ضمن نسبت
 نفس بر اتم رتبی از خانیسیر میگردد و اثر حصول این ولایت و ایم حضور است با حق اول شانه تبر شکر که شفا
 عارض نشود و تعلق با سوانمانه مطلقا و بالاین مقام نیست که سیر سالکها در عمل این خلخال که سینه
 بسایه صفوات اند واقع میشود و معانی با لطیفه نفس می اقتدر که از عالم خلق است چنانچه در مقام سائق
 با قلب الطائفه اریجه دیگر که از عالم اند در عرض آنها تا بر خلخال است کار افتاده بود و در نی نفس حقیقت
 تا حاصل میشود نامر و سطره میگردد و عذبی مخالف محب موافق میشود در استحقاق دعوت و از شایسته در مقام
 و چون این مقام فرقی بعد از کمال است پیغمبر صلی الله علیه و سلم کرده است شهودی که خیر از غیرت حق از خلق
 سید مفهوم بنیاید و حصول با این مقام عالی است مرم خبیات محبوب حقیقی جل شانہ بودن و اجتناب از خبیات
 و نمودن ستم بیکر گفت از میان بر خیزد و شریعت تقضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل بر حسب
 کتاب و سنت با تامل و کشف پیسر آید در این مقام معبرست بقای نفس و ولایت گهری که ولایت

انبیاست علیهم الصلوٰۃ و بپرکت اتباع آنحضرت توأم است را نیز حاصل است و در اینجا سیر سالک در کمالات
 اسما و صفات که تعلق با اسم هو انظار بر دارند واقع است در فوق آن ولایت و ولایت ملائکه است که سیر بر آن
 علیاست و در اینجا سیر در کمالات متعلقه به الباطن است و فائده حصول آن ولایت قابلیت تجلی
 ذرات بجز سایندن است و عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت است اینجا با وجود عدم جواز
 انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالی است و تقدست تجلی مجرد ذات مشهور و عارف میگرد و در اینجا
 سر و کار بعینا هر بار بعد که حصول لطیف نفس اندمی افتد یعنی در ولایت علیا بعینا شش سوای خاک در کمالات
 نبوت بعینا خاک فقط و هر گاه ذات عالی را اعتبارات و شیوئات بسیار است بالاتر ازین کمالات نیز تقا
 تها بر تانند دور محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فنا قلب و فانی نفس است و مراتب دیگر
 یعنی برین سیر و فناست و در هر مقامی ازین مقامات مسطوره عروجی و ترویجی است و فناء و بقا آنچه محرم
 امر و بره عوائق تحقیق حضرت محمدر در صفوان الله علیه هم همین و مناسب مذاق اکابر متقدمین است اما
 مشایخ در گذر اجزای ادب و بیابان و از ذکر باعث شوقی سالکان میگرد و و این طور تقدیم جذب بر سلوک است
 و سیر در مقامات نفسانی شایع را در باطن مریدان تمام است متقدمان و مستفید نیز شرط است و آرزوی
 صحبتها می بسیار است در نزد ما و شما میسر و السلام

کتابت این است و در هر مقامی ازین مقامات مسطوره عروجی و ترویجی است و فناء و بقا آنچه محرم
 امر و بره عوائق تحقیق حضرت محمدر در صفوان الله علیه هم همین و مناسب مذاق اکابر متقدمین است اما
 مشایخ در گذر اجزای ادب و بیابان و از ذکر باعث شوقی سالکان میگرد و و این طور تقدیم جذب بر سلوک است
 و سیر در مقامات نفسانی شایع را در باطن مریدان تمام است متقدمان و مستفید نیز شرط است و آرزوی
 صحبتها می بسیار است در نزد ما و شما میسر و السلام

نیز در اینجا سیر در کمالات متعلقه به الباطن است و فائده حصول آن ولایت قابلیت تجلی
 ذرات بجز سایندن است و عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت است اینجا با وجود عدم جواز
 انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالی است و تقدست تجلی مجرد ذات مشهور و عارف میگرد و در اینجا
 سر و کار بعینا هر بار بعد که حصول لطیف نفس اندمی افتد یعنی در ولایت علیا بعینا شش سوای خاک در کمالات
 نبوت بعینا خاک فقط و هر گاه ذات عالی را اعتبارات و شیوئات بسیار است بالاتر ازین کمالات نیز تقا
 تها بر تانند دور محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فنا قلب و فانی نفس است و مراتب دیگر
 یعنی برین سیر و فناست و در هر مقامی ازین مقامات مسطوره عروجی و ترویجی است و فناء و بقا آنچه محرم
 امر و بره عوائق تحقیق حضرت محمدر در صفوان الله علیه هم همین و مناسب مذاق اکابر متقدمین است اما
 مشایخ در گذر اجزای ادب و بیابان و از ذکر باعث شوقی سالکان میگرد و و این طور تقدیم جذب بر سلوک است
 و سیر در مقامات نفسانی شایع را در باطن مریدان تمام است متقدمان و مستفید نیز شرط است و آرزوی
 صحبتها می بسیار است در نزد ما و شما میسر و السلام

منبسط بظلم و عکس آن صورت منبسط بنیاید بطوریکه آن تضییع بر تخریب اطلاق وجود گردد و مانند اطلاق لای علی
 چنانکه عکس برائی بروقت مقابل میراث در مراتب پیدا میشود و نور مراتب بدان منسوب نمیکردد و عقل سلیب بعد
 شامل صیغ صورت مرتبه را و آئینه و بر آئینه نمی تواند گفت که آئینه داخل است و نه در تمام اگر چه بظاهر و تمام
 صورت مرتبه و وصف مرتبه در یک طرف است که مراتب باشد و بحسب حقیقت هر یکی از صورت و مراتب
 آئینه جداگانه یعنی شکل درون صورت از مراتب پیدا است و تقعر و تکدب مراتب از صورت هویت است مولا که
 جامی در مرتبه سینه میفرماید اگر چه مراتب اعتبار کنند ظاهر در وی آثار و احکام صوری علمیه است لکن از حیث
 الثابتة فی العالم بالثبوت لا یحده الوجود فی الخارج و اگر صورت علمیه مراتب قرار یابد ظاهر
 در وی تجلیات اسما و صفات و شیدونات حضرت وجود است نه وجود بعینه چنانچه شان مراتب است گوی خزنه
 علم بشاید صفت منقوشی است و وجود منسطح سیاهی آئینه معتقدی در مقابل آن در نقش از آن تصویر بر آید و در صورتی
 و مراتب وجود در آید که خروج صورت علمیه از مرتبه علم منسلزم جهل است و دخول صورت و مراتب وجود مرتبه
 قیام حادث باشد بقدریم داین سر و مجال است پس در بیان باطن وجود و ظاهر و نمود از انعکاس آثار و احکام طرفین
 طلسمی است بر یک معبر است در مطلق قوم بر مرتبه دوم دوازده اسکان که متضمن تشریفات ششمه اسکانه است
 از تشریفات ششمه مشهوره یعنی تسننل رجمی و مثالی و جسدی چنانکه مرتبه علم واجبی متضمن تسننل و جوی است
 یعنی وهدت و واحدیت که عبارت است از ملاحظه او سبحانه شیدونات صفات خود را اجمالاً و تفصیلاً در مرتبه
 علم و میگویند که در خارج غیر وجود هیچ شئی را تحقیقی و ثبوتی نیست و این کثرت مرتبه در مرتبه دهم لکن است
 و حکمت بانها این در هم را انقانی داده است و بنامی آثار ابدی بر آن بنا داده و نور جمی است که بسف و اهام مرتفع
 گرد و در راه قوم از اطلاق در هم برین مرتبه است که این کثرت را حقیقی دیگر نیست همان وجود واحد درین
 مراتب وجود مرتبه تجلیات شده است و نشانه آن در شیدونات کثرت شیدونات است که در حضرت وجود مندرج
 بود و در مرتبه علم منقطع شده مثل الفصح شهر از بند حاشی ممکنات گردیده است و عکس آن حقائق در
 مراتب وجود منبسط افتاده است که بوالقلم شده و چون وجود جمی اشیا حقیقی دیگر ندارد بلکه عکس وجود علمیه است
 و نفس الامر همان وجود علمیه موجود اند از مرتبه علم بر نیامده اند چنانچه مذکور شد و علم صفتی از صفات الهیه است
 و صفات الهیه ذات اند بر علم صوفیه وجود پس با این تقریر وجود اشیا عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ گفته اند

فقره آن عکس و غیره
 درست است و در صورتی
 در مرتبه اول
 در مرتبه دوم
 در مرتبه سوم
 در مرتبه چهارم
 در مرتبه پنجم
 در مرتبه ششم
 در مرتبه هفتم
 در مرتبه هشتم
 در مرتبه نهم
 در مرتبه دهم
 در مرتبه یازدهم
 در مرتبه دوازدهم

هزاران سال خطوط همیگر میرسد توقع زندگی کجاست که رنج محزون بایست کشید و خود را بیاد دوستان
 باید داد و خدای عزیران یاد آور سلامت در ادا اگر آن شفق بچید را با او تشکر یعنی خواهند بود استیاق مقبر و
 سلام زبانی خواهند فرمود سواغ اینچنین است که در نیمه گذشته که بهر روز کردی تازه به روی کوهی
 آید و حق تعالی رخص میفرماید الله تعالی فتوحات ظاهری و باطنی که امت فریاد مشوق رحمت الهی باشند
 والسلام مکتوب است و ششم فقیر روز شنبه نهم جمادی الاخری در اندر زنی گریه خدا برساند
 و داغ جدایی اینچنان به با خود چراغ می رود خدا قادر است که با این مصیبت پیر بهیامی نظر فرستد باز هم سعادست
 ملاقات سر پایریکات پسر سازه عنایت نامه محقری و سره طرفت مسمی رسید ببارک الله فی زنگه مگر که باز
 دعا می خوانم و حفظ و امان از اوقات و مکروهات و اولی ترقه دعوات صورتی و معنوی برای آنجناب و خان
 عزیز تر از جهان که با اینهمه ملاقاتها عرض مرض از خط ایشان معلوم شده داین شجره خرابی مشواش سانه تیره
 می باشم خدا اجابت کند از خرابی فیض الله خالص صاحب چه نگارم ساقی محاسن تمام عالم در شجره وجود این
 نوجوان جمیع ساخته اند خدایش با تهمی مرتب دین و دنیا برساند از فقیر سلام و اشتیاق فراوان فسر نمایند
 و با اولاد ایشان و عاوری ایشان شان پیر نواب ارشاد خان مغفور را از نیچا او اتم خدمت سفر کرده در حدود مرزهای
 با شاه را در یافتند همراه لشکر قصد وطنی کردند و سیر در بوم بیخ آخر داخل شهر شده بعد توقف و گذری آید
 سردی تووند و سر شدند و جان بحق سپردند و در جلی تقدیم بجاگاسودند و او را بی بر دل گذاشتند که هر بی
 ناز در ویرادان و پسران ایشان بوطن مراجعت کردند فقیر همیخان در حضور مانده سر و اران بسبب تعلقات
 بجمالی ایشان داشتند در هنگام ماتم و تشویش معاش یاران اینچار از فرصت و فاسد و عده یعنی تکریر
 اشکام را نتوانید و غیره کجاست و دیگر تشریف فرستادن مسیحه بیون صاحب که از طبقه حالیه
 اند براسک صاحبان آن شهر قوت مستمسک نیاز فقیر رسانند و شیخ احمد خان استاد و با خدا
 مشغول باشند و میر مبین در سنین بجد و بعد تمام کار را تکالیف نبوت رسانید و نسبت
 ارشاد و یافته و در اجازت ارشاد و خرقه هم یافت خدا بر کس و با او والسلام -

مکتوب است و ششم حاداً و صلیاً و مسلماً حضرت امیر صاحب شفق من
 هزاران سال سلامت باشی که بگذرگد و نو سپیدی وصال باب حیات نوید قدوم

و این مکتوب است در روز شنبه نهم جمادی الاخری در اندر زنی گریه خدا برساند
 و داغ جدایی اینچنان به با خود چراغ می رود خدا قادر است که با این مصیبت پیر بهیامی نظر فرستد
 ملاقات سر پایریکات پسر سازه عنایت نامه محقری و سره طرفت مسمی رسید ببارک الله فی زنگه مگر که باز
 دعا می خوانم و حفظ و امان از اوقات و مکروهات و اولی ترقه دعوات صورتی و معنوی برای آنجناب و خان
 عزیز تر از جهان که با اینهمه ملاقاتها عرض مرض از خط ایشان معلوم شده داین شجره خرابی مشواش سانه تیره
 می باشم خدا اجابت کند از خرابی فیض الله خالص صاحب چه نگارم ساقی محاسن تمام عالم در شجره وجود این
 نوجوان جمیع ساخته اند خدایش با تهمی مرتب دین و دنیا برساند از فقیر سلام و اشتیاق فراوان فسر نمایند
 و با اولاد ایشان و عاوری ایشان شان پیر نواب ارشاد خان مغفور را از نیچا او اتم خدمت سفر کرده در حدود مرزهای
 با شاه را در یافتند همراه لشکر قصد وطنی کردند و سیر در بوم بیخ آخر داخل شهر شده بعد توقف و گذری آید
 سردی تووند و سر شدند و جان بحق سپردند و در جلی تقدیم بجاگاسودند و او را بی بر دل گذاشتند که هر بی
 ناز در ویرادان و پسران ایشان بوطن مراجعت کردند فقیر همیخان در حضور مانده سر و اران بسبب تعلقات
 بجمالی ایشان داشتند در هنگام ماتم و تشویش معاش یاران اینچار از فرصت و فاسد و عده یعنی تکریر
 اشکام را نتوانید و غیره کجاست و دیگر تشریف فرستادن مسیحه بیون صاحب که از طبقه حالیه
 اند براسک صاحبان آن شهر قوت مستمسک نیاز فقیر رسانند و شیخ احمد خان استاد و با خدا
 مشغول باشند و میر مبین در سنین بجد و بعد تمام کار را تکالیف نبوت رسانید و نسبت
 ارشاد و یافته و در اجازت ارشاد و خرقه هم یافت خدا بر کس و با او والسلام -

قدم پرکات لزوم و درین مرز و بوم این مروه صدساله را زنده جاوید ساختی چه کنم از ضعف میری او کسر
تسلیم طریق که روزی صدکس را بل زیاده از آن توجبه اتفاق می افتد قوی انقدر تکمیل رفت که طاعت
قیام و نماز فرض مانده است و بس و اگر نه بجز تجمیع این خبر زندگی اثر بر سر مید و پدم انشاء الله
در راه صفر اراده سببیل دارم که از چندین سال هر سال اتفاق می افتد میرسم و از روز و خود دوران
صد و اطلاق میدیم تعیین است که یا حیای این مروه خواهند پرداخت و از یاد عهد های قدیم حالتی
میگذرد و بر تمامی خود ترحمی آید که در قالب تحریر می گنجد در نسخ مبارک نصیحت الانس هرگز گشت
البوا القاسم قشیری رضی الله تعالی عنه این دو بیت در نظر گذشته و درین ایام فقیر را از جا بر آورده
بود مناسب حال دانست می نگارم سقى الله و قما كنت اخلو بوجهکم و شعر الهوی فی روضه
الانس صا حاک ۱۰ اقمنا زمانا و العیون قریرة ۴ و صحبت یوما و الجنون سوا فک امید آنت
که در مسلمات و مخاطبات موافق رسم قدیم بلفظ مرزا صاحب بگفتا میکرده باشند و از احوال
برکات شمال و اراده شریف مطلع سازد و السلام بکاتب است پیشتر الیه معکم انما
کنتم شعاور بحار رفته جای فقیر گرم سازید که در آن ضلع عالمی نمیده و در ویشی صاحب است نیست
بناظر جمع بکار خود سعی و سر گرم باید بود و تشویش راه باطن خود راه نباید داد و اوقات در ایصال
استلغ و نبی ظاهر او باطن مصروف و آید که او سبانه شمارا و ولتی داده است شکرش بهین است
قال الجنید المشکر من النعمة فی مرضیات المنعم و هیچ عبادتی برابر این عمل
نمی تواند شد که صلاح است و نیابت نبوت است علی صاحبها الصلوة و السلام ان شاء الله تعالی
ز و دست که غیبی بدل به سعادت می شوق مشکلی نیست که آسان نشود و اگر از غیب چیزی
سعی کردن بی نصرت الله آنرا قبول باید کرد و به معین بے طلب سوال سانی توکل نیست اگر اتم
بر آن بنامند خصوصاً درین زمانه باعث رفیع تفرقه خاطر است و توکل صرف باعث بی جمعیتی است
و اس الهمان صوفیه بهین جمعیت است انشاء الله او سبانه بیل شان متبعان سنت نبویه
علیه الصلوة و التحیة و در ویشان مخالفان مجددیه را ضلع نخواهد گشت خاطر جمع و آید و در
تعلیم طریق و درس کتب مقید باشد و ختم خواهد رضی الله تعالی عنهم و ختم حضرت مجدد رضی الله

تسلیم طریق که روزی صدکس را بل زیاده از آن توجبه اتفاق می افتد قوی انقدر تکمیل رفت که طاعت قیام و نماز فرض مانده است و بس و اگر نه بجز تجمیع این خبر زندگی اثر بر سر مید و پدم انشاء الله در راه صفر اراده سببیل دارم که از چندین سال هر سال اتفاق می افتد میرسم و از روز و خود دوران صد و اطلاق میدیم تعیین است که یا حیای این مروه خواهند پرداخت و از یاد عهد های قدیم حالتی میگذرد و بر تمامی خود ترحمی آید که در قالب تحریر می گنجد در نسخ مبارک نصیحت الانس هرگز گشت البوا القاسم قشیری رضی الله تعالی عنه این دو بیت در نظر گذشته و درین ایام فقیر را از جا بر آورده بود مناسب حال دانست می نگارم سقى الله و قما كنت اخلو بوجهکم و شعر الهوی فی روضه الانس صا حاک ۱۰ اقمنا زمانا و العیون قریرة ۴ و صحبت یوما و الجنون سوا فک امید آنت که در مسلمات و مخاطبات موافق رسم قدیم بلفظ مرزا صاحب بگفتا میکرده باشند و از احوال برکات شمال و اراده شریف مطلع سازد و السلام بکاتب است پیشتر الیه معکم انما کنتم شعاور بحار رفته جای فقیر گرم سازید که در آن ضلع عالمی نمیده و در ویشی صاحب است نیست بناظر جمع بکار خود سعی و سر گرم باید بود و تشویش راه باطن خود راه نباید داد و اوقات در ایصال استلغ و نبی ظاهر او باطن مصروف و آید که او سبانه شمارا و ولتی داده است شکرش بهین است قال الجنید المشکر من النعمة فی مرضیات المنعم و هیچ عبادتی برابر این عمل نمی تواند شد که صلاح است و نیابت نبوت است علی صاحبها الصلوة و السلام ان شاء الله تعالی ز و دست که غیبی بدل به سعادت می شوق مشکلی نیست که آسان نشود و اگر از غیب چیزی سعی کردن بی نصرت الله آنرا قبول باید کرد و به معین بے طلب سوال سانی توکل نیست اگر اتم بر آن بنامند خصوصاً درین زمانه باعث رفیع تفرقه خاطر است و توکل صرف باعث بی جمعیتی است و اس الهمان صوفیه بهین جمعیت است انشاء الله او سبانه بیل شان متبعان سنت نبویه علیه الصلوة و التحیة و در ویشان مخالفان مجددیه را ضلع نخواهد گشت خاطر جمع و آید و در تعلیم طریق و درس کتب مقید باشد و ختم خواهد رضی الله تعالی عنهم و ختم حضرت مجدد رضی الله

اختیار کرده اند که دست باشد خیر یکبار بعبادت شاه ولی الله صاحب گفته و بدعای صرف نیست و در این
 عوارض ایشان متوجه است حافظ غلام رسول ملاقات کردند و در بزرگی آن مولوی ظهور الله حیو سلام
 قبول نمایند و السلام مکتوبی و یکم خبر تمامی سجد معلوم گردید حق تعالی اساس اسلام را توفیق
 گردانند و بین روزگار المی قوی بدل راه یافته در ماه گذشته قلمه شما نسیس را کفار سکه بعد متصرف شدند
 و قتل و زارت و اسیر میان آن مولوی قتل رخس بسوی سکه بی معذن و فرزند نارس خورده بسیار است
 بیانه سایر آنرا در نظر فرمایید گذشته اما این را چون از غایت بی اسبابی در آن نوح متوقفند تا با ما
 در این استقامتی با آن خصوصیت ادا و ادواتی از با تقدیم نرسید بحالت علاوه این مصیبت گردید
 خدای تعالی تلافی فرماید اسالی بنا بر موانع حرکت آن طرف موقوف ماند اول ضعف پیرست مع لراض
 و عوارض دوم کم فتوحی بیوم نهالی اندر آن که کنیز پرستاری نمائند ده کنیز از خانه رفتند و اسیلان نام
 از راه زالی تله و بل غرض دست ندارند و هم تا با تا تک مزاجی مردم محل نمی آرد درین ایام پرستاری خانه
 اینها همه شده خیر و ستوره خیر است و طعام از خانه مولوی فلام می بیو بهره در خادم ایشان پنجه می آرد
 جنس از پرستاری در پنجه شاه علی با وجود دو و سنگی و سه فرزند یک خادم ندارد و اتالی او علاوه آن
 آنکه در آن نواله و الصلوة علی رسول محمد و اگر آنچه از تفسیرات و ادبیت برخوردار فخر علی او صلوات الله تعالی
 الی ما یجیب نوشته است اینجا است هنوز قدر او را نشانه اندازد و با هر پارها نیست که قیمت ندارد و خیر به سبب
 گرفتاری او نیستم خوریای او را شانه ام انشاء الله تعالی در کمالات اخروی و فتوحات دنیوی ترشهای
 نمایان است و دست از ضعف بصر رونق و تحریر نمائند و طاقت تحریر هم نیار آن بعد ازین از جواب خط
 سعده در روز بعد و دوستان مضمون عذر را رسانند که هر مقصر بدانند در رمضان مبارک بخوبی گذشته
 و بیار آن با در خان برخصت شدند خدا صبر و معین شما با او اگر بر جاده شریعت و طریقت زندگانی خواهند
 حق تعالی در هر دو جهان آبرو نگاه خواهد داشت در امور سلطنت نشانی نمائند خدا خیر کننده طلبیدن بر
 حق تعالی را در دعا قطع می بجا واقع شد تسلی باید نمود و السلام مکتوبی و دوم بالعافیت ایم
 و شما با تمام شریعت و شغل طریقت متقید باشید و مردم بنیگاری و بی نفسی سعادت نمایند که کمال
 نفس نیستی است و هستی حق تعالی را مسلم است و صحبت عباد او فخر لازم گیرید و بر کرد با تمام صبر

اینکه در این استقامتی با آن خصوصیت ادا و ادواتی از با تقدیم نرسید بحالت علاوه این مصیبت گردید
 خدای تعالی تلافی فرماید اسالی بنا بر موانع حرکت آن طرف موقوف ماند اول ضعف پیرست مع لراض
 و عوارض دوم کم فتوحی بیوم نهالی اندر آن که کنیز پرستاری نمائند ده کنیز از خانه رفتند و اسیلان نام
 از راه زالی تله و بل غرض دست ندارند و هم تا با تا تک مزاجی مردم محل نمی آرد درین ایام پرستاری خانه
 اینها همه شده خیر و ستوره خیر است و طعام از خانه مولوی فلام می بیو بهره در خادم ایشان پنجه می آرد
 جنس از پرستاری در پنجه شاه علی با وجود دو و سنگی و سه فرزند یک خادم ندارد و اتالی او علاوه آن
 آنکه در آن نواله و الصلوة علی رسول محمد و اگر آنچه از تفسیرات و ادبیت برخوردار فخر علی او صلوات الله تعالی
 الی ما یجیب نوشته است اینجا است هنوز قدر او را نشانه اندازد و با هر پارها نیست که قیمت ندارد و خیر به سبب
 گرفتاری او نیستم خوریای او را شانه ام انشاء الله تعالی در کمالات اخروی و فتوحات دنیوی ترشهای
 نمایان است و دست از ضعف بصر رونق و تحریر نمائند و طاقت تحریر هم نیار آن بعد ازین از جواب خط
 سعده در روز بعد و دوستان مضمون عذر را رسانند که هر مقصر بدانند در رمضان مبارک بخوبی گذشته
 و بیار آن با در خان برخصت شدند خدا صبر و معین شما با او اگر بر جاده شریعت و طریقت زندگانی خواهند
 حق تعالی در هر دو جهان آبرو نگاه خواهد داشت در امور سلطنت نشانی نمائند خدا خیر کننده طلبیدن بر
 حق تعالی را در دعا قطع می بجا واقع شد تسلی باید نمود و السلام مکتوبی و دوم بالعافیت ایم
 و شما با تمام شریعت و شغل طریقت متقید باشید و مردم بنیگاری و بی نفسی سعادت نمایند که کمال
 نفس نیستی است و هستی حق تعالی را مسلم است و صحبت عباد او فخر لازم گیرید و بر کرد با تمام صبر

از خاطر شما نشویش نخواهد رفت نگاه داشته ایم جا به دار سیر و نیم سیر که برای مردم اندرون نوشته اید ضرورت
 و در خانه شما خیر است و السلام مکتوب سی و یکم و هم ظهور اثر او بر قلب مستوره شما در او اعلی که هرگز
 بود معلوم شد بعد از این اتفاق توبه نیتا که غیر نسیان سفر طوار و کسی یاد نمی و در بهر حال نمی پاک و
 خاک آن عقیقه کاشته ایم بروقت مقدر سر سبز خواهد شد باید که آن بر خورد از بظایر عقیدت شریع و در باطن
 مشغول بکار طریقه باشد که فلاح و جهان درین کار منتهی است و ایشان تیر باید که بکار قلبی عقیدت باشند
 و اگر ام شریعت و محبت مشایخ و ویدام مشغول باطن واجب است و از صحبت مردم تا این اشغال است
 احترام از مردم شما به و در وقت علماء و مشایخ مستدین و تشریح غایت شمرنده آنچه از قصد خود و مردم خانه
 بجانب شما بجهان آید نوشته اند بشیر از من میباید که است و تار سیدن شما خیر انشاء الله تعالی بعد نماز
 یک و گفتمی روز بر آمده پیش از حلقه یا بعد از آن بجانب مستوره شما متوجه خواهد شد باید که هر روز مشغول
 مشغول فیض رویا بنظر کرده بود تا زنجیر بشینید که محبت این عقیقه که فرزند است در دل خیر تاثیر
 کرده است و استعداده خوب وارد هر روز توجیه میشود ترقی معلوم میگردد و الله تعالی هر جا که وارد محفوظ و
 محکوم و در انکس شما برین ثابت است و دلخ و آنچه مولوی قلام بخی بهر هم نذر و السلام -
 مکتوب سی و یکم و هم خیر و معالیه معلوم کردم که زاده شما در باطن ناخوش اند تا خوشی بود
 موجب خیر است و تیرا آخرت سکت مخصوصا و الله شفقتا یعنی را استفسار نموده اگر هملی داشت
 باشد کفایت و مکافات با عمل آید انشاء تعالی حواقیب امور شان منقره ان بجز گروانند و از و عاقلان
 از این قانها موقوف بر وقت مقدر است و عجز خیر است اگر در زندگی بپوشد انشاء الله تعالی بشیر سلامت
 ایمان در پیش است بر توجیه پای خاطر خواهد نویسیم که در دعای خیر خاتمه یابد و وارد و با وجود همه سامان
 بر شکل بر آمدن شما برای شخص احوال فرزند مقهور و انچه غیر از سرخ فائده ندارد و بامید رحمت الهی مشغول
 باید بود اگر عمر ایشان باقیمت دیر باشد باجمعی آیند - و السلام - مکتوب سی و یکم و هم خیر و معالیه
 هر بان صاحب ما را از مکر و بافتارین محفوظ و از هر خوبات که بین محفوظ و از و اخلاق که بر ایشان
 بر فقیر اخلاقی و میدهم است که دل از استیلا شوق بجان رسیده است که روی نگوی سویم حیران تو
 گردیدم و ای کاش عقیده ای ای کاش نمیدیدم و مشکل اینک طرفین را موانع حرکت بسیار است

از آن طرف شغل ملک داری و ازین سو قلبه ناتوانی و تزاری خدا بد او و لها بد ما بر خور و یسر شود اگر
 رسم مراسلات کریمه ملاقات است مسلک باشد غنیمت است زیاده عمر و مزه عمر از زانی با و مکتوب
 چهل خط بجزیب قسمت و جاوید اجباب فقیر از دلی سببیل رسید و امر و همه در او با او را هم دید تا با تحاقب و از د
 که رخت آقا است و در کجا اندازد و شلطان را طلبیده نگاهدار و که از تشویقات هر روز دلی تنگ آمد
 در دلی و شاه چنانچه خود دوست آخر اینجا رسیدم مردم سببیل مراد او با او و همه که سه بلاد سماجت نمود
 که اینجا باید بود جاوید و حقوق نواب را و خان بهادر سلمه به گذاشت که قصد جای دیگر کنم و طالبان
 طریق نیز درین شهر بسیارند عزم آقا است نموده آدم برای طلب متعلقان فرستادم آنها عند پای سموع
 نوشتند ما چار بجزیب دلی اتفاق افتاد **مکتوب** می باقی ما به حساب باقی به ما را بتو حساس باقی
 وقت کشف کرد و قریب است حزیب بجزیب پیش ایشان خواهد بود اجازت است برای حل مشکلات
 بخوانند و طور خواندن آن حضرت میر سلیمان صاحب ندگتد اگر این دعا آنجا نباشد نویسد که از نوشته
 مع طور دعوت آن در مال دارم و شعر مناسبت حال از محمد علی سلیم آمد **مکتوب** سنه صوبه جمال میر شد و بیخ
 به شطرنج عشق بازی با غائبان ماند **مکتوب** و السلام **مکتوب** چهل خط و حکم الله شد علی نواله او بجان و
 تعالی شکار از نهنگه بیلاست آورد تو سل بیاد شاه حال که نمودند مال آن خوب نیست و احوال این
 دنیا و ایران با که با طمان را کی مفصل معلوم میشود اگر شود و تخریر آن موجب فساد است اینقدر هم بر خا
 خاطر شما گاهی نویسم و خوبی میان عظیم الدین زیاده از آنست که نوشته آید تقطیع نظر از رسم طریق فقیر و را
 شناخته آشنا گرفته ام که مردیست مرده در هر میدان معامله و نبی باشد یا و نیای و خدا او را زنده دارد
 و بمقصودش برساند پس آمدن مادران حدودا اگر چه برای ترویج طریق است که طالبان دین شهر دین
 نمانده و آنجا بسیارند و مهاجران و غمگسار شمایند اگر شما در آنجا نباشید و خشت خوابم کرد و هر چند فرزندان
 در فقاهی شما خدمت بنمایند لیکن شما بدیل و نظیر ندارید که کسی قائم مقام شما تواند شد فتوح حکم عشاق
 وار و درین شهر قرض حکم کیمیا بهر حال هر چه تقاضای وقت کند زود بعمل باید آورد یا اطلاع زود باید داد
 که خار خار سیر و سفر از سینه بدر کرده شود و بچون حضرت مولوی شاد الله صاحب که یادگار فقیر اند نظیر
 دانید و السلام **مکتوب** چهل خط و در ضمن جان من سلامت باشی درین مدت مفارقت و در وقت

رسید و خزر جان گردید و روح تازه درین ناتوان دمید بهر حال با همه بد معاشرت با فقیر بالذکر همه حقوق و
 خصوصیت و غیره را در آن شما با فقیر در وضع قدیم که میان آن طول دارد و مناسب حال فقیر غیر از فدا و عفو و دعا هیچ
 باید وید که انتظار با ما چه میکند شما را با خدا سپرویم و ما را بخدا سپارید و از احوال سفر بحسب آباء و حال یاران سنبیل
 و انخوان و انخوة و اعمام و والدات و صاحبان انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب همیشه ایشان
 بنویسد و هر صبح بعد نماز متوجه بفقیر نشینید و بجا نماند توجه میدهم از کسی توجه نگیرد و اطاعت والدین واجب است
 و کیفیت معاشرت با بزرگان و حال همیشه خود بزرگاری و اشتیاق بشهر صفائی دل مخفی نیست و خدا حافظ درین
 دنیای شماست زیاده عمر و مزه عمر باور مکتوب چهل و سوم مخدوم و ما فقیر را بیش از مرده تصور نباید نمود
 و مرده بر سلام سبقت نمی تواند کرد و مگر موافق خبر صحیح جواب سلام تواند داد و بشنوند یا نه اکنون که رسم مراسلات
 تازه کرده اند فقیر نیز خود را در ادای رسم دوستی با مقصر نخواهد داشت و حقوق صحیحها فرو نخواهد گذاشت و این سواد
 و بستان تحقیق متعدد و تصنیف کتاب ندارد و بعضی مسائل شریعت و طریقت بطریق جواب که احباب احوال
 کرده اند بطور مکتوب مرقوم شده عزیزان آنها را فراموش کرده اند بعضی با جزای آن متعاقب مرسل میشود
 خدا کند قبول رسد و پسر بر علی خان صاحب که بیای برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و باوصاف حمیده
 متعلی اند فقیر بی قصد پیلی بحیثیت نموده اند معرفتی با مردم آن بلده ندارند بوسیله رفته فقیر اگر خدمت برسد
 مورد ملاحظه خواهند شد و اشفاق و عنایتی که با ایشان مبذول خواهد شد بعینه فایده فقیر خواهد گشت ملاقات
 که نظر با اسباب خیلی متعذری نماید خدا آسان فرماید و اللهم ارحمنا و ارحم اهلنا و ارحم اهلنا و ارحم اهلنا
 سلام قبول نمایند مکتوب چهل و چهارم باعث تحریر آنکه نظر علی خان سلمه به خلف نواب اشفاق
 ارشاد خان بهادر شیراز نواب امین الدوله مغفور است انا و اولاد و اجداد حضرت شیخ الاسلام عبداللہ انصاری
 رضی اللہ تعالی عنہ و تربیت ظاہری و باطنی از فقیر یافته نسخه سراسری او صورت و معنی بصحبت رسیده
 موافق و عده حافظ رحمت خان صاحب که در بسولی در مجلس کتبخانی صبیبه دوندیجان در باب خافت
 و روزگار این خان بر خور دارد او بود و قصد پیلی بحیثیت کرده بنا برین خدمت تصدیج میدهم که بحق
 دوستی با من قدیم و الغالی که بر فقیر مبذول است شفقتی که لائق بزرگیهای آن همربان باشد و در حق این
 جگر گوشه که مرا عزیز تر از جان است بذل فرمایند و اگر احتیاجی بکلمه انجیر باشد مرتبه خود را می متطورند داشته

بطوری بفرمایند که مستحق متاثر گردد و در گذر خود را مسدود دارند که سپاهشهای سرسری فایده ندارد و تنها عنایت ایشان کافی است و فیض را در و در پیل بهیست گاهی بخمال نگذشته بتقریب بودن این نور چشم بدان محروم احتمال صورت آینه قوی است والسلام مکتوب چهل و پنجم شتیاق شفقت با بحال شما همان است که بود خاطر جمع دارید میرسد الشد صاحب پسر زاوه ما و شما و عیالمنه دبی معاش در آن شهر واقع شده اند بشر مقدور استقامت و توفیق خدمت ایشان غنیمت و انشاء الله تعالی شما را بر اعدا منصور و بر احباب مسرور دارو و نیز شما رسید و بوقت رسیدن با خدا قبول کند و از ارسال بر قائم حکم نصف انداخته و در و در پنج تا پنج و هر جا که باشد با خدا باشد ضعف مستولی است خدا تا تمخیر کند والسلام مکتوب چهل و هشتم

محمد شکر احمد کثیر امید قوی است که او سبحان عمل شانه صاحبان و دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر محفوظ از آفات دارد تلاوت سوره لایلاف صبح و شام لازم گیرند همه و دوستان و مستولان را بفرمایند و از آشوب بنگامه که درین حد و وسیع قلبه افروز جنبوی و غرار قوم رو بیله واقع شده و قصبات و دیهات بتالان رقیه نویسد مفصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد الحمد لله که از اولیای خان صاحب ازین سلسله نجات یافته تا اینجا رسیده اند انشاء الله تعالی بوطن و بخدمت تیر میرسد و التفات نامه رسیده و مننون گردانید و از اخبار صاحبان آنجا اطمینان بهرید انشاء الله تعالی همه را سلامت دارد و سره داران اینجند و در توفیق نیک گرامت فرماید و اشتیاق از دل صفا مترل خود در یابند و خبر جانگناه واقع حضرت مولوی غلام محی صاحب رسیدن آنش نزد هر را با پیا گردانیده انانته و انانته را چون و سر پای تسلی این است که فرما با هم میردیم والسلام

مکتوب چهل و نهم صاحب من بر خور در عزیز الله مع والده خود و رقیه فرنگ است و آرزوست این وصلت و عبیب خان حرف کسی رگوش نمیکند و در میان فقیر و آن عزیز رطبی نمایند و از بدنی بی جنبه جا بد او خورفته اثری و خبری از او اینجا نیست فقیر در تیر آوردن و طلبیدن والده آن بر غرور و بدلی مستور است که به عامل این شکل شود و از و حاور بیج خواهیم نمود و آن مستوره در معیبتی بتلاست که تجریر راست نمی آید اگر با اختیار خود می بود بر آورده تا بشما میرسانید - والسلام - مکتوب چهل و هشتم معلوم است که برادر بد خط خود خط نمی نویسد بنویسد که مینویسد بگویند که نقیب بتدل حقائق و معارف آگاه موقوف دار و در خصوصیت ما و شما این نقطه گنجایش ندارد و سلیقه تحریر مردم آنجا معلوم تکلف بهر را و دخل ند پسند

صاحب نامه
 میرزا حسن خان
 ایستادگار
 در
 دفتر خطای
 از صاحب نامه